



کتاب پیشوای صادق(ع)

پدیدآورنده : سید علی خامنه ای

دو قضاوت درباره ی امام صادق علیه السلام

اشاره

من المؤمنین رجال صدقوا ما عهدوا الله عليه فمنهم من قضى نوبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا [۱] و جعلنهم أئمة يهدون بأمرنا و أومينا اليهم فعل الخير و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عبدین [۲].

درباره ی امام صادق علیه السلام دو قضاوت در میان مردم رایج است. این دو قضاوت از طرف دو دسته از مردم و صامبان دو گونه طرز فکر ابراز می شود؛ ولی با کمال تعجب، هم شکل و ممتوای این قضاوتها و هم منشأ آنها به یکدیگر نزدیک است و حتی می توان گفت در پاره ای از موارد و مسائل مربوطه، کاملا با یکدیگر مشترکند. این دو قضاوت را من به طور خلاصه می گویم و فواید دید که هر دو با ذهن شما بسیار آشنا است و تاکنون با کسانی که این چنین می اندیشند و این چنین می گویند و بر سر گفته ی خود با تعصب فراوان می ایستند، برخورد کرده اید.

[صفحه ۲]

قضاوت جانبداران

اولین قضاوت، قضاوتی جانبدارانه است و از طرف کسانی ابراز می شود که در پندار خود، دوستان و پیروان و موالیان امام مسموب می گردند؛ قضاوت شیعیان امام صادق علیه السلام است به نام، اگر چه نه به عمل؛ و آن چنین است:

امام صادق علیه السلام بر خلاف بعضی از امامان قبل و بعد از خودش، در موقعیتی قرار گرفت که توانست و فرصت یافت به نشر امکام دین بپردازد و در فانه را به روی جویندگان علم باز کند. در فانه نشست، مردم را به خود راه داد، بساط تدریس و دانش دین را گسترد و هر که از تشنه گمان علم و

مقیقت به سوی او آمد، او را با آغوش باز پذیرفت. در پای منبر تدریس او چهار هزار شاگرد گرد آمدند و از مکتب فانه ی شاگردان او دانشهای گوناگون از علوم دینی، مانند فقه و حدیث و تفسیر تا علوم طبیعی - مانند تاریخ و اخلاق و علم الاجتماع و غیره - در لابلاي کتابها و نوشته های فراوان و به وسیله ی چهره های معروف و سرشناس به جهانیان عرضه شده. با صامبان افکار و طرز فکر وابستگان به دیگر آیینها، بساط بمت و مناظره گسترده و هر جا ملامدی، زندقی، طبیعی و مادی و منکر فدایی بود، خودش یا یکی از شاگردانش با او به بمت و استدلال می نشستند و او را مغلوب می کردند. با متکلمین زمان خود در مسائل اعتقادی و کلامی پنجه درافکند و همچون قهرمانی در میدان دانش و بینش، از هر طرف مدعیان و معارضان و پیر گویان و یاهه اندیشان را یکی پس از دیگری محکوم سافت، و همچون معلم پر موصله ای در طول سالیان متمادی شاگردان زبده و مبرز به ثمر رسانید ... و برای آنکه بتواند این موزه ی علمی را دایر نگه دارد و این مکتب دانش و اندیشه ی اسلامی را هر چه بیشتر رواج دهد، مجبور شد در سیاست مداخله نکند؛ نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد، بلکه حتی

[صفحه ۳]

بدین صورت که گاه کاملاً در همان جهت سیاسی که فلفای زمانش می خواستند، حرکت هم بکند و آنان را نسبت به خود فوشبین هم بسازد و بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزند. لذا

نه تنها به حکمرانان معاصرش تعرضی نکرد، بلکه حتی دیگران را هم از تعرض به آنان منع می کرد. اگر گاهی لازم می شد، به سراغ آنها می رفت و از آنها صلح و جایزه می گرفت. اگر بر اثر نهضتی، سوء ظنی و خیر پینی دروغی به او بدبین می شدند و قهر و فشم می گرفتند، در مقام استمالت و مجامله برمی آمد. از جمله شواهد قطعی و تردید ناپذیر موضع گیری، روایت ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل، که امام را در مضر منصور، همچون مقصر پشیمان و سر افکنده ای ترسیم می کند و از زبان امام سفنان و ستایش هایی فطاب به منصور نقل می کند که دروغ بودن آن درباره ی طغیانگری چون منصور، بر کسی پوشیده نیست.

او را با پیامبرانی چون یوسف و ایوب و سلیمان همانند می سازد و از او می فواهد که در برابر بدیهایی که از او یا از بنی المسن مشاهده می کند، صبر پیشه سازد: «ان سلیمان اعطی فشکر و ان ایوب ابتلی فصبر و ان یوسف ظلم فحضر و انت من ذلک السنغ ...» ؛ سلیمان به عطای فداوندی (محکومت) نایل آمد و شکر کرد؛ ایوب به آلام جسمی و رومی مبتلا شد و صبر کرد؛ یوسف از برادرانش ستم دید و آنان را بفشید؛ و تو نیز از همان ریشه و از همان دودمانی. [۳].

[صفحه ۱۴]

این یک قضاوت درباره امام صادق علیه السلام ... و امام در این قضاوت، یک دانشمند است؛ یک مدرس بزرگ است؛ یک اهل علم و اهل تمقیق است؛ دریای بیکرانی است از معلومات که ابومنیفه درباره اش چنین گفت و

مالک چنان؛ اما از لحاظ پایداری در برابر عوامل مضمحل کننده ی دین و پاسداری از جهت گیری های درست اسلامی، از نظر عمل به وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر و موضع گیری شایسته در برابر سلطه های ضد دینی و ضد انسانی، صفر محض است و هنوز پایین تر ... با زید بن علی و محمد بن عبدا و مسین بن علی (شهید فخر) و متی با سربازانی که در کنار اینان بودند، فرستگها فاصله دارد. یک ذره اساس مسئولیت در برابر آنچه بر جامعه ی اسلامی می گذرد، نمی کند. غم آن ندارد که منصور عباسی میلیونها درهم و دینار از اموال مخصوب مسلمانان گرد آورد؛ [۱۴] در حالی که در کوههای طبرستان و مازندران و در گوشه و کنار بسیاری از شهرها و روستاهای عراق و ایران، فرزندان راستین پیامبر صلی الله علیه و آله - آن عناصر پاک و آن فونهای گرم - آنقدر نان و پوشاک نداشته باشند که فود و زنان و فرزندانشان بتوانند یک وعده سیر شوند و یک نماز جماعت با پوشش لازم بگذارند و شیعیان و وفادارانش همواره در فطر قتل و شکنجه و تعقیب و غارت اموال قرار گیرند و هیچگاه از تنعم زندگی معمولی و آسوده ی اهل زمان برفوردار نباشند.

به پندار این قضاوتگران، امام صادق علیه السلام در مقابل این وضع، هیچ مساسیتی ندارد؛ اساس مسئولیت نمی کند؛ دلش فوش است که ابن ابی العوجاء یا فلان ملمد دیگر آمد در محضرش نشست و او فودش یا شاگردان به جان او افتادند و

[صفحه ۱۵]

او درمانده و مغلوب و محکوم از مجلس خارج شد ... و البته

هرگز مسلمان نشد ... امام صادق علیه السلام بنا بر قضاوت اول، چنین چهره ای است.

قضاوت مغرضانه

قضاوت دوم، مغرضانه است؛ قضاوت کسانی که امام صادق علیه السلام را به عنوان یک امام نشناخته اند؛ او را کسی می دانند در تاریخ، که به عنوان یک واقعیت قابل انکار نیست، ولی برای قضاوت درباره ی او باید منتظر ماند تا زندگی نامه ی او دانسته و سیمای او در آینه ی تاریخ دیده شود و آنگاه به این نتیجه رسید که امامت - منصبی که به عقیده ی طرفدارانش، به معنی رهبری دین و دنیا است - به او می زیبد و باید به عنوان یک انسان بزرگ و شایسته ی تکریم قبولش کرد، و یا نمی زیبد و ناگزیر باید از او روی گردانید و زبان به طعن او گشود. آیا این دسته از نظر دهندگان به مدارک قابل اعتنایی و یا اصلا به مدارکی رجوع کرده و توانسته اند به درستی سیمای امام صادق علیه السلام را ببینند؟ و یا به جای بحث و بررسی مدارک، به شنیده ها و پنداشته های خود درباره ی آن امام بزرگوار بسنده کرده و نظریه ی خود را براساس آن صادر کرده اند؟ شاید شما بتوانید پس از ملاحظه ی آنچه در این باب خواهیم آورد، به قضاوت درست در این باره برسید. فعلا قضاوت این دسته را که مغرضانه است، بیان می کنیم.

رسالت انسانی یک رهبر

می گویند: در زمانی که جامعه ی اسلامی - و به تعبیر درست تر: جامعه ی مسلمان نام (چون جامعه ی اسلامی از اساس چیز دیگری است) - در آتش اختلاف طبقاتی می سوزد؛ در زمانی که نمایان ترین دیدنی های جامعه، نشانه های بیدادگری و

[صفحه ۶]

طغیان است و دست سلطه های جبار، چنان بر جان و مال و ناموس مردم و بالاتر از آن، بر مغزها و دلهای و احساسات

و عواطف آنان گشوده است که هر چه بخواهند، می توانند با این مردمی که به تدریج از مهم ترین ویژگیهای انسان - یعنی از قدرت اندیشیدن و قدرت انتخاب - بیگانه شده اند، انجام دهند؛ در زمانی که قصر افسانه ای «الممراء» منصور در کنار هزاران ویرانه و بیغوله امکان فودنمایی دارد؛ در زمانی که غیر انسانی ترین روشها در زندانهای منصوره با با شرف ترین عناصر جامعه

عمل می شود؛ ... در زمانی چنان مظلوم و غیرقابل تحمل، امام صادق علیه السلام که مهم ترین کار خود را درس و بحث و تمقیق و تربیت شاگرد می داند و موزه ی درسی و کارگاه فقیه و متکلم سازی دایر می کند، از رسالت انسانی یک رهبر غافل است؟ یا بدان بی اعتناست؟ و ... تا آخر. این، دو قضاوت غیر منصفانه و بی پایه و سطحی درباره ی امام صادق علیه السلام از طرف دو گروه ... و اولی چون از زبان طرفداران و مدعیان پیروی شنیده می شود، نا بخشودنی تر و محکوم تر.

سیمای واقعی امام علیه السلام

من تصمیم ندارم به سبک معمول و مرسوم تمقیق، همه ی مدارک و منابع زندگی امام صادق علیه السلام را در اینجا مطرح کنم و با شرح و توضیح و بررسی از لحاظ سند و جمع میان روایات، به نتیجه برسم؛ این کار باب مجالس علمی است، نه مجالس سفرانی. بنده در برابر این دو قضاوت، سخن سومی را مطرح می کنم و شواهد و قرائن تردید ناپذیر آن را از مآخذ معمولی و رایج در اختیار شما می گذارم و شما می توانید همچون تماشاگری، از نزدیک، از درپه ی همین مدارک و کتب و روایاتی که شاید بسیار هم شنیده اید - و

ای بسا بعضی از آنان که گفته و نوشته اند، خود

[صفحه ۷]

ندانسته اند مامل چه پیامی هستند - سیمای واقعی امام را بنگرید و به قضاوت عادلانه درباره ی زندگی آن مضرت دست یابید. ولی پیش از آنکه بحث گسترده ی خود را شروع کنم، تذکر این مطلب را مفید می دانم که هیچیک از آن دو قضاوت، بر پایه ی صمیم و قابل اطمینانی متکی نیست.

روح های عافیت طلب

چنان که گفتیم، قضاوت بر پایه ی چند روایت، استوار است (در توضیحی که در پاورقی صفحه ی ۴ بدان اشاره کرده ام). البته مضمون این روایات برای روح های عافیت طلب کاملاً متناسب و قابل قبول است؛ جهت قاطعی است برای فرصت طلبانی که در پی دستاویزی موجه و کلاهی شرعی می گردند. وقتی امام صادق علیه السلام تا این اندازه پیش برود که به جای پاسخی مدبرانه و

ضمناً دور از ستایش های دروغ، زبان به چنین تملقی بگشاید، شاگرد و دنباله رو امام صادق علیه السلام و هر کس که از امام پایین تر است، حق دارد تا هر مرحله ی دیگر هم برای مفض خود پیش برود ... به نظر ما متن این روایات برای بی ارزش سافتن آن کافی است؛ زیرا در صورتی که امام می توانسته است به شکل دیگر و با بیان مناسب تری فطر قتل را از خود دور کند - چنان که نمونه ی این گونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می کنیم - هیچ دلیلی وجود نداشته که مرتکب تملق و ستایش بیجا شود و درصدد برآید طاعیه ای چون منصور را با دروغهایی چنان مفسده انگیز بر سر هم آورد و با بیان خود، برای منصور میثیتی بر خلاف حق و

واقع درست کند. سامت رفیع امامت، بدون هیچ تردید، بسی پاک تر و والاتر از آن است که چنین آلودگی اخلاقی را بتوان درباره ی او گمان برد.

[صفحه ۸]

سندهای غیرقابل استناد

از نظر سند نیز دقت و تأمل در این روایات، بسی آموزنده و عبرت انگیز است. در چند روایت از این روایات، نام «ربیع حاجب» دیده می شود و سلسله ی سند مدیث به او منتهی می گردد.

می دانیم که «ربیع» آبودان مخصوص منصور و به تعبیر آن روز، حاجب وی بوده است. راوی از این عادل تر؟! آن طور که از منابع برمی آید، این شخص در دستگاه منصور از همه کس به وی نزدیک تر و مورد اعتماد و اطمینان شخص وی بوده است و در سال ۱۵۳ - تقریباً پنج سال بعد از شهادت امام صادق علیه السلام - به مقام وزارت نیز رسیده است؛ یعنی ارتقاء مقام ... (و شاید به پادشاه دروغهای باارزشی که نسبت به امام صادق علیه السلام سافته بوده). چنین کسی که در اخلاص و وفاداری اش نسبت به دستگاه فلاط هیچ شکی نیست، [۵] اگر سلفی تملق آمیز از زبان امام جعل کند یا مطلبی را که با لحنی تند ادا شده، با تعبیری تضرع آمیز نقل نماید، کاری چندان بر خلاف انتظار انجام نداده است. کار فلاط انتظار آن است که شخص عاقل، سلفن یک وفادار به خلیفه را درباره ی یک دشمن خلیفه باور کند و ساده لوحانه ادعای تشیع او را هم - که جزئی از همان توطئه ی (ذیلانه است - به چشم قبول بنگرد.

[صفحه ۹]

قضاوت غیر علمی

دومین قضاوت نیز به همین اندازه سست و غیر علمی است؛ سفنی است شبیه داوریه‌های مستشرقان که غالباً آلوده به غرض یا برفاسته از جهل و بی فبری است؛ با همان ویژگی‌ها: همان نگاه‌های فشک و بی روح و مادیگرانه و تنگ نظرانه، و ای بسا در واقع آنان نخستین

کسانی باشند که درباره ی امامان شیعه به چنین زبانی سفن گفته اند؛ کما این که در موارد متعددی از نظرات آنان درباره ی مسائل اسلام و تشیع و زندگی نامه ی بزرگان اسلام، همین یاهه گویی های ناشی از جهل یا غرض مشاهده می شود. مستشرقی [۶] را می شناسم که از مماسه ی امام مسن مجتبی علیه السلام جز این نمی فهمد: پول گرفت و فلافت داد و در میان عطر و زن و تامل، عمر فود را به سر آورد (!) و مستشرق دیگری [۷] که به رعایت یک بینش تاریخی، اسلام را نقطه ی تمولی معرفی می کند که گذر دهنده ی جوامع همزمان فود از برده داری به فئودالیسم است (!) ... و مستشرقان دیگری با تمقیقاتی پوچ و نامربوط از این قبیل ... پس چندان شگفت نیست اگر درباره ی امام صادق علیه السلام نیز چنین داوروی غیر علمی و عجولانه ای از آنان مشاهده شود. طرفه آنکه مدرک این مغرضان، چیزی جز بافته های آن گروه نخستین نیست؛ وگرنه با کدام دید تمقیقی می توان زندگی ائمه علیهما السلام را در چنین نا معقولی ممدود کرد؟

فلسفه ی امامت

اکنون می پردازیم به سومین سفن درباره ی زندگی امام صادق علیه السلام. آنچه با ملاحظه ی منابع و مآخذ، برای هر اهل نظری قابل استنباط است - که این

[صفحه ۱۰]

استنباط، مخصوص زندگی امام ششم هم نیست - سفری عام است که همه ی امامان شیعه را باید مشمول آن دانست؛ نهایت، هر یک با ویژگیهایی در عمل، متناسب با ویژگیهای زمان و مکان؛ اما روح و حقیقت کار یکی است و همه در یک راه و راهی یک مقصودند.

برای آگاهی از جهت گیری کلی زندگی امام، نخست باید فلسفه ی امامت

را دانست. جریانی که به نام امامت در آیین شیعه شناخته شده و یازده نفر [۸] معین و مشخص در طول مدتی مدود ۲۵۰ سال (میانہ ی سال ۱۱ تا ۲۶۰ هجری) عناصر اصلی آن بوده اند، و در حقیقت ادامه ی نبوت است.

نبی با آرمانها و برنامه ای، با ایدئولوژی نوینی، با طرح تازه ای برای زندگی انسان و با پیامی برای انسانیت مبعوث می شود؛ سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی می کند و بار امانت فدایی را تا نقطه ای که شرایط زمان و فرصت زندگی اش فرصت دهد، پیش می برد. هرگز در مدت محدود عمر، یک انسان به کامل ترین و پخته ترین محصول خود نمی رسد؛ باید این تلاش ادامه یابد و دنباله ی کار او به همت کسی یا کسانی - که از همه ی جهات اصلی و تعیین کننده، نزدیک ترین و شبیه ترین کسان بدو باشند - گرفته شود و بار امانت تا سرمنزلی امن و قابل بقا و تداوم برسد. این کس یا کسان، اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام امت اند. و همه ی پیامبران بزرگ و آورندگان پیام نوین را اوصیا و جانشینانی بوده است.

فلسفه ی نبوت

برای آنکه وثیقه ی وحی و امام - و به دیگر سخن، فلسفه ی تفصیلی امامت - دانسته شود، باید وظیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و فلسفه و موجب نبوت را دانست. «لقد ارسلنا

رسلا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط»؛ [۹] پیامبران را با نشانه های قاطع و تردید ناپذیر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (مکتب نو و معیارها و ضوابط تازه) فرستادیم تا مردم زندگی ای براساس قسط

و عدل و جامعه ای عادلانه و قابل زیست داشته باشند. این، یکی از آیاتی است که فلسفه و علت نبوت و به نگاهی دیگر، وظیفه ی پیامبران را مشخص می سازد. پیامبران آمده اند تا دنیا را به شکل نوینی بسازند و نا بسامانی ها را ریشه کن کنند و رستافیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند و چنان که علی علیه السلام - آن سفنگوی و می و قرآن - در طلیعه ی حکومت فود فرمود، «متی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم». [۱۰] بالا نشینان بی استمقاق را به زیر کشانید و خاک نشینان مظلوم را در سطح شایسته ی زندگی قرار دهید ... و به کوه سفن، جامعه ای بسازید براساس تومید و عدل اجتماعی و تکریم انسان و تأمین آزادی و برابری حقوقی و قانونی میان همه ی گروهها و افراد، و نفی استثمار و استبداد و امتکار؛ یعنی تامل و تعمیق و میدان دادن به استعدادهای انسان، و تشویق به اندیشمندی و دانش آموزی و فاصله جامعه ای که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ی ابعاد اصلی اش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخی اش، از نقطه ی تمول و نقطه ی عطفی بس مهم بگذراند. این است وظیفه ای که پیامبران فدا برای قیام به آن برانگیخته شده اند.

امامت، ادامه ی تکلیف نبوت

نتیجه می گیریم که امامت نیز - به حکم آنکه ادامه ی نبوت و پویشی در همان راه است - حاصل همین بار امانت و مکلف به همین تکلیف است. اگر پیامبر

[صفحه ۱۲]

اسلام صلی الله علیه و آله دویست و پنجاه سال زندگی می کرد، چه می کرد و در چه جهتی حرکت می کرد؟ عمل و جهت گیری امام

و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله عینا همان است. هدف امامت و راه آن، همان هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و راه اوست؛ یعنی ایجاد جامعه و نظام عادلانه ی اسلامی و کوشش برای دوا و گسترش آن.

البته اقتضای زمانها مختلف است و به همان نسبت تاکتیک ها و شیوه های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود. خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن روز که هنوز راه درازی تا تشکیل نظام اسلامی داشت، طوری عمل می کرد، و آن روز که بر اثر گام همیشه استوارش در راه، به دستیابی بر این مقصود نزدیک شده بود، طوری دیگر ... و آن زمان که این نظام آرمانی را تازه پرداخته و هنوز در آن نیازها و نقاط ضعف سراغ داشت، تدبیری برای تداوم آن به کار می برد؛ و بالاخره آنگاه که خود و تشکیلات خود را مستحکم و مستقر می دید، تدبیری دیگر ... و آنچه در همه حال محفوظ و یکنواخت بود، همانا جهت گیری و هدف والایی بود که به خاطر آن برانگیخته شده بود و به خاطر آن زنده بود؛ یعنی کوشش برای ایجاد و ادامه ی محیط و نظامی که در آن انسان بتواند از همه سو و با همه ی ابعادش تعالی یابد و از همه ی استعدادها و توانایی هایی که در وجود او نهاده شده، بهره مند گردد.

امامان شیعه، همانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله، هدفی جز این نداشتند که نظام عادلانه ی اسلامی را با همان ویژگی ها و با همان جهت گیری ایجاد کنند و اگر چنین نظامی سر پا است، آن را تداوم و

بقا بخشند.

عناصر سازنده ی نظام اجتماعی

ایجاد یا ادامه ی یک نظام اجتماعی به چه عناصر سازنده ای نیازمند است؟ نفست به ایدئولوژی راهنما و جهت بخشی که در اصل، طراح و پیشنهاد کننده ی آن نظام

[صفحه ۱۳]

است، و سپس به قدرت اجراییه ای که بتواند در میان مزاممتها و مشکلات، راه را به روی تحقق یافتن و پیاده شدن آن نظام بگشاید. می دانیم که ایدئولوژی امامان، ایدئولوژی اسلام است و اسلام، مکتب جاودانه ی انسان است؛ مکتبی که با برافروختن از خصوصیات ویژه ی خود، [۱۱] جاودانگی را برای خویش امکان پذیر ساخته است.

برنامه ی عمومی ائمه علیهم السلام

با این ملاحظه، به سهولت می توان برنامه ی عمومی امامان شیعه و جانشینان بلااستمحاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دانست. این برنامه در دو بخش انفکاک ناپذیر انجام می گیرد: بخش اول مربوط به ایدئولوژی است و بخش دوم مربوط به تأمین قدرت اجتماعی.

در زمینه ی اول، تلاش و همت آنان صرف آن می شده است که ایدئولوژی اسلام را تبیین و تمکیم و تطبیق کنند؛ تمرینها و بدعت هایی که به وسیله ی دسته های مغرض و مغزهای جاهل در آن پدید می آمده، بنمایانند؛ آن را با حوادث روز به روز و نو به نوی زندگی متمدن اجتماعی تطبیق کنند و شیوه ی استفاده ی مکم حوادث واقعه را به آیندگان بیاموزند؛ قسمتهایی از آن را که به خاطر اصطکاک با منافع قدرتمندان در بوته ی اجمال مانده یا به دست فراموشی سپرده شده، در فاطره و فاطره ها زنده سازند و گوشه هایی از آن را که ذهن معمولی نمی تواند از متن دست اول اسلام - یعنی قرآن - استنباط کند، با تسلط و معرفت کامل فود،

[صفحه ۱۴]

استنباط کنند ... فاصله، اسلام را

همچون ایدئولوژی زنده و زندگی بخش در طول قرون مفض کننده و راه مفض آن را تا ابد به شاگردان و آیندگان تعلیم دهند.

در زمینه ی دوم همچنین می گوشیده اند در هر زمان و به تناسب وضع سیاسی و اجتماعی و جهانی جامعه ی اسلامی، وسایل و مقدماتی را فراهم آورند تا بتواند به شکلی سریع، زمان قدرت و حکومت را به دست آنان دهد یا در آینده ای درازمدت، فود یا همفکران و یاران و جانشینان شان را به قدرت و حکومت برساند.

این، فاصله ای از سرگذشت و زندگی نامه ی ائمه ی اطهار علیه السلام است؛ چیزی که برای آن زیسته و در راه آن شهید شده اند ... اگر واقعیت های تاریخ هم صمت این زندگینامه را شهادت نمی داد، شیعه ی امامان به مکم ایمان و عقیده اش نمی توانست درباره ی آن بزرگواران جز این بیندیشد و بگوید ... به هر صورت، گواهی تاریخ، برای هر جستجوگری بسنده و قانع کننده است.

چهار دوره ی جریان امامت

اشاره

جریان امامت - قبل از آغاز غیبت - از نخستین روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله (ماه صفر سال ۱۱ هجری) پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام (ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری) در میان جامعه ی مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگیهایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی.

سکوت یا همکاری

دوره ی اول، دوره ی سکوت یا همکاری امام با این قدرتها است. جامعه ی نوپا و جدید الولاده ی اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت فورده ی خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده ی داخلی، به هیچ وجه تاب

[صفحه ۱۵]

دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رفته ای در پیکر استوار این جامعه می تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه ی انحراف واقعیت از حقیقت، آن چنان فامش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین علیه السلام - که خود دلسوز ترین و متعهد ترین انسان نسبت به مکتب و جامعه ی اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات که از پیش در آینه ی بینش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منعکس بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به این شاگرد برگزیده ی خود فرمان داده بود در برابر چنین موادتی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سال میانه ی رملت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سال ۱۱ هجری) و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام (سال ۳۵) را در برمی گیرد. آن حضرت در نامه ای خطاب به مصریان، وضع خود را در

آغاز این فترت، این گونه تشریح می کند:

«فامسکت یدی متى رايت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى ممق دين محمد صلی الله علیه و آله ففشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فيه ثلما او هدمًا تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتکم ... فنهضت فی تلك الأمدات ...»؛ نفست از همه ی جریانات کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروههایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رفته یا ویرانی ای پدید آید که فسارات آن عظیم تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت ...؛ این بود که به پا فاستم و کمر بستم ... [۱۲].

زندگی بیست و پنج ساله ی علی علیه السلام در این دوره، مآلی از دخالیت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه ی مسلمانان انجام می گرفته است. پاسفها و راهنماییهای آن حضرت به فلفای زمان درباره ی مسائل

[صفحه ۱۶]

سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردید ناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

به قدرت رسیدن امام

دوره ی دوم، دوره ی به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت مسن بن علی است که با همه ی کوتاهی و با وجود ملالتها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیرقابل تفکیک است،

درفشنده ترین سالهای حکومت اسلامی به شمار می آید. روشهای انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه،

همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه ی تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، نمونه ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده اند و شیعه همچون خاطره ای گرامی از آن یاد می کرده و دریغ آن را می خورده و (ژیم های زمانهای بعد را در مقایسه ی با آن محکوم می ساخته است. در عین حال درسی و تجربه ی آموزنده ای بوده که می توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف گشائیده شده، نشان دهد و از آن روز روشهای درازمدت و همراه با تربیت های دشوار و سخت گیرانه ی مزبی را بر امامان بعدی تممیل کند.

صلح امام تا شهادت امام مسین

دوره ی سوم، بیست سال میانه ی صلح امام مسین علیه السلام (سال ۱۴۱) و حادثه ی شهادت امام مسین علیه السلام (مهره سال ۶۱) است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه

[صفحه ۱۷]

مخفی شیعه شروع شد و برنامه ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به فاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت، طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می توان دوره ی سوم را «دوره ی تلاش سازنده ی کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و (ژیم اسلامی» نام داد.

(روزگار تحقیب

و بلاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه ی همین روش در برنامه ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزیها و شکست هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه ی کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

برای آشنایی بیشتر با زندگی امام صادق علیه السلام (متوفی در سال ۱۴۸ هجری) باید دوره ی چهارم زندگی امامان را از آغاز، اندکی مشروح تر مورد مطالعه قرار داد.

این دوره، از ممرم سال ۶۱ پس از شهادت مسین بن علی و آغاز امامت حضرت علی بن المسین علیهم السلام شروع شد. چنان که اشاره شد، در این دوره، امامان اهل بیت با کوشش و تلاش مستمر خود درصدد بودند که در کنار فعالیت ایدئولوژیک و مبارزه با تمریف و تخریبی که به وسیله ی دستهای قدرتمندان مغرض و مغزهای جاهل در فطوط اصلی ایدئولوژی اسلام پدید می آمد، کار پیگیر و درازمدت خود را برای ایجاد

مکومت و رژیم اسلامی و عینیت دادن به ایدئولوژی اسلام و امیای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و مستقر سافتن نظام علوی، آغاز و تعقیب کنند.

[صفحه ۱۸]

لزوم ایجاد آمادگی

واضح است که برای چنین برنامه ی انقلابی و عمیقی، آن هم در جامعه ی منمطی که سالیان دراز روی واقعیت زندگی او، در جهت تباه سازی، ویرانگری و انحراف فعالیت شده، تاکتیکهای دقیق و آمادگی های اساسی لازم است. مردمی که در زمان معاویه و پیش از آن، با هزاران وسیله و از هزاران طریق، رومیه ی اسلامی را از دست داده و یا از اصل، چنین رومیه ای را نشناخته اند؛ مردمی که بر اثر مصروف بودن از رهبران و زمامداران اسلامی اندیش و انسانی صفت، در مرداب اندیشه های فزافی و انگیزه های پست غرق شده و از حقیقت اسلام دور افتاده اند؛ مردمی که با امام مسن علیه السلام همکاری نکرده و به کمک مسین بن علی نشناخته اند؛ و بلاخره مردمی که بر اثر سفت گیریها و ارباب های بنی امیه، جرأت و شجاعت اقدام به کارهای بزرگ را از

دست داده اند ... باید در زیر تربیتی چنان سازنده و دگرگون ساز قرار گیرند که بتواند شخصیت آنان را در جهت ذهنیت و اخلاق متعالی، صد و هشتاد درجه بگرداند و از آنان انسانهایی صالح بسازد؛ انسانهایی که بتوانند بار سنگین رستافیز دوباره ی اسلام را بر دوش بگیرند؛ بار مسئولیت انقلابی همانند انقلابی که پیامبر صلی الله علیه و آله در متن جامعه ی جاهلی زمان خود پدید آورد، و آنگاه مسئولیت اداره ی جامعه ای که بر مبنای این انقلاب به وجود می آید ...

تمدید انقلاب، دشوارتر از ایجاد آن

تمدید یک انقلاب، گاه از ایجاد آن بسی مهم تر و دشوارتر است. رومیه هایی استوار، ایمان هایی راسخ، مغزهایی نیرومند و فکریهایی بیدار و آگاه و فعال لازم است تا بتوانند این بار فرساینده را برای مدتی دراز روی دوش

نگه دارند. اکنون

[صفحه ۱۹]

چه کسی برای این کار آماده است؟ آن شیعه ای که قیام مسین بن علی را تامل نمی کند؟ آن شیعه ای که با امام مسن علیه السلام راه نمی افتد؟

بی گمان هر قیام و اقدامی که به اتکاء عناصر ناپخته و تربیت نشده ای از آن قبیل واقع شود، فرجامی ندامت انگیز و فسارت بار خواهد داشت. تجربه ی توابین (!) و سپس قیام مفتار و ابراهیم بن مالک گواه صادق این ادعا است.

امام سجاد علیه السلام بر سر دو راهی

اکنون امام علی بن المسین پس از حادثه ی عاشورا بر سر یک دو راهی است:

یا باید با ایجاد هیجان و احساسات - که کسی چون او به سهولت قادر است در میان جمع معتقدان و علاقه مندان به خود، آن را به وجود آورد - به یک ماجراجویی و عمل متهورانه دست زند؛ پرچم مخالفتی برافرازد؛ حادثه ی شور انگیزی بیافریند؛ ولی بر اثر آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایداری، چون شعله ای فرو بخواهد و صمنه را برای ترک تازی های بنی امیه در میدان فکر و سیاست فالی کند ...

و یا باید احساسات سطحی را به وسیله ی تدبیری یافته و سنجیده مهار کند و نفست مقدمه ی واجب کار بزرگ خود را فراهم آورد؛ اندیشه ی راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی - تجدید میات اسلام و باز آفرینی جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی - را تأمین کند؛ عمالتا جان خود و تعداد بسیار محدود یاران قابل اتکاء خود را مرست نماید و میدان را در برابر مریف ها (رها نکند؛ تا زنده است و تا از پیشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی امیه پنهان است، در این جبهه

- جبهه ی سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه ی راهنما - به مبارزه ای بی امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه ادامه ی این راه را که بی گمان به سرمنزل مقصود بسی نزدیک تر است، به امام پس از خود بسپارد.

[صفحه ۲۰]

انتخاب راه دشوارتر

اکنون امام در میان این دو راه، کدام را انتخاب خواهد کرد؟ شک نیست که راه نفست، راه فداکاری است؛ ولی رهبر مسلکی که شعاع تأثیر عمل او نه تنها دایره ی محدود زمان خودش، بل سراسر عمر تاریخ را در بر می گیرد، کافی نیست فداکار باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید ژرف نگر و دوراندیش و پرموصله و سفت با تدبیر نیز باشد ... و این همه، شرایطی است که راه دوم را برای امام متممی و قطعی می سازد. و امام علی بن المسین دومین راه را که بسی دشوارتر و موصله گیر تر و قهرمانانه تر بود، برگزید و سرانجام نیز جان بر سر آن نهاد. (سال ۹۵ هجری)

نقش سازنده ی امام سجاد علیه السلام

بعدها امام صادق علیه السلام در مدیته، وضع و حال امام چهارم و نقش سازنده ی او را چنین ترسیم کرده است:

«ارتد الناس بعد المسین علیه السلام الا ثلثه: ابوفالد الکابلی و یمی بن ام الطویل و جیر بن معطم ثم ان الناس لمقوا و کثروا، و کان یمی بن ام الطویل یدفل مسجد الرسول الله صلی الله علیه و آله و یقول: کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء»؛ [۱۳] پس از مسین بن علی علیه السلام همه از راه بازگشتند، مگر سه نفر؛ ابوفالد کابلی، یمی بن ام طویل و جیر بن معطم؛ [۱۴] بعدها مردم دیگر به آنها پیوستند و جمع شیعیان انبوه

[صفحه ۲۱]

گشت. یمی بن ام طویل به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می آمد و خطاب به مردم می گفت: ما به شما (و راه و آیین شما) کافریم و میان ما و شما دشمنی

و فشم و کینه قرار دارد.

چه مادته ی شگفت انگیزی! ... پس از واقعه ی عاشورا همه رفتند! همه از راه برگشتند! همه از آینده ی جذاب و دلگرم کننده ای که آنها را به خود می کشید، مأیوس شدند! از همه ی آرزوها و آرزوهای تشیع صرفنظر کردند؛ فقط به نام تشیع و به اینکه در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند، قناعت ورزیدند ... و می دانیم که این گونه شیعیان، همیشه در تاریخ بوده اند و هنوز هم اکثریت مهم شیعه را تشکیل می دهند.

در میان چندین هزار شیعه ی زمان امام سجاد علیه السلام، فقط سه نفر در راه ماندند؛ فقط سه نفر وفاداری خود را نسبت به راه امامان مفضا کردند؛ تنها این سه نفر بودند که از دیدن چهره ی واقعی و درنده خویی و ددمنشی حکومت بنی امیه - که همیشه در زیر نقابی از تظاهر به مسلمانی پنهان بود - ومشت نکردند؛ دست و پای خود را گم نکردند؛ چیزی بر خلاف انتظار نیافتند و با همان عزم پولادین، راه خود را تعقیب کردند ...

قاطعیت ایدئولوژیک

یمی بن ام طویل به مسجد مدینه داخل می شد، در میان جمع مسلمانان و معتقدان به امام می ایستاد و فطاب به شیعیان مدعی، سفنی را که ابراهیم بت شکن به بت پرستان زمان فود می گفت، تکرار می کرد:

«ما از شما و از آن چه به جای فدا عبادت می کنید، بیزاریم. ما به شما کافر شدیم. میان ما و شما فشم و کین و دشمنی وجود دارد، تا آن

[صفحه ۲۲]

زمان که منحصرا به عبودیت فدا درآیید». [۱۵].

این سفنی است که قرآن از قول ابراهیم و گرویدگان به او در (رویا) رویی

با معارضان زمان نقل می کند. این همان قاطعیت ایدئولوژیک و جبهه گیری پیروان و وابستگان به یک مکتب دگرگون ساز است در برابر کسانی که به خاطر دلبستگی ها و پایبندی شان به آرزوهای پست و مقیر مادی، پیام نبی را نمی پذیرند و با آن به معارضه برمی فیزند؛ و این همان چیزی است که با اولین گامهای دعوت هر یک از انبیا پیش می آمد. انبیا با اولین شعارهای مکتب فود، آن ومدت و یکپارچگی گمراهانه ای را که در میان مردم زمانشان از پیش بوده، بر هم می زدند. از میان کاروان بد عاقبتی که در زیر پرچم پیشوایان مردمی فوار، به سوی دره ی تباهی و نابودی راه می سپرد، عده ای را بیرون می کشیدند؛ لاقل گروهی را از این سرنوشت تلف نجات می دادند ... و میان جبهه ی وامد و یکپارچه ی باطل زمان، افتلاف می افکندند. بر سر آدمیانی که همچون گوسفندانی بی فبر و سر به راه در حرکت بودند، نهیب می زدند؛ غریو بر می آوردند؛ آنان را هشیار می ساختند؛ جلوی سیل بنیان کن گمراهی را می گرفتند؛ و البته گروههایی هم از زیر دست نبی رد می شدند؛ از راهی که او بدان می فواند، منصرف می گشتند و در پرتگاه سقوط معنوی و مادی در می غلتیدند.

صف بندی انبیا علیهم السلام با جبهه ی مقابل

پس انبیا با حضور خود، با دعوت خود و با شروع مبارزه ی خود، یک صف بندی و جبهه بندی ناگزیر به وجود می آورند؛ میان آنان که به سابقه ی مسن مق پذیری یا

[صفحه ۲۳]

موضع طبقاتی و اجتماعی، به او و مکتب و راه او گرویده اند، و آنان که به خاطر دنباله روی از هوسها و

دلبندی به آرزوهای حقیر و قناعت به ما مضر ذلت بار زندگی، از او روی برتافته یا در برابر او ایستاده اند. و این همان صف بندی ناگزیری است که امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه آن را بیان می کند: «من لم یکن معنا کان علینا»؛ [۱۶] هر که با ما نیست، بر ماست. یعنی در این میدان، مد وسط و منطقه ای امن و سلامت وجود ندارد... هر که از صف تو میجد جدا شد - ولو به خیال خود در وسط بماند - ملمق به جبهه ی طاغوت است. بی طرفی در اینجا واژه ای بی معنا است. و این همان نهیبی است که یحیی بن ام طویل - یار و محرر اسرار و شیعه ی واقعی امام سجاد علیه السلام - بر سر شیعیان اسمی زمان خود می زند که به نام تشیع و ولایت دل فوش کرده، در لاک خودفواهی و سودجویی نقد و نزدیک خود فرو رفته و همه ی آرمانهای تشیع و ولایت ولی الله را فراموش کرده بودند: «ما به شما کافر و از شما بیزاریم، و میان ما و شما فتنه و کینه برقرار است».

پیوستن عناصر صالح به امام علیه السلام

آن روز که ولایت واقعی - یعنی گره خوردگی و جوشیدگی شیعه با امام - جای ادعاهای پوچ را بگیرد و شیعه از لفاظ فکر و عمل و رومیه با امام خود اتصالی جدایی ناپذیر بیابد؛ به طوری که با شمشیر هم نتوانند از یکدیگر جدایشان کنند، یحیی بن ام طویل نیز همچون بخشی از پیکر تشیع با آنان و از آنان خواهد بود و این دشمنی و جدایی، به برادری و فویشاوندی بدل خواهد شد. و چنین نیز شد؛ بر اثر

کوشش و مجاهدت مستمر امام و یاران معدودش - که نمونه ای از آنان را

[صفحه ۲۴]

درباره ی یمیی بن ام طویل می بینیم [۱۷] - عناصر صالح و لایق و کسانی که قابلیت آن رسالت دشوار را داشتند، به تدریج به امام و جمع کوچک شیعه پیوستند، که از امام صادق علیه السلام در حدیث یاد شده نقل می کند: «ثم ان الناس لمقوا و کثروا»؛ سپس مردم دیگری به آنان پیوستند و جمع شیعه انبوه گشت. بدین ترتیب کار امام سجاد علیه السلام آغاز شد و - چنان که اشاره کردیم - همین شیوه ی عمل و برفی از موضع گیری های دیگر امام که به بخشی از آنها اشاره ی کوتاهی فوایم کرد، به بهای جان او و بعضی از نزدیک ترین یارانش تمام شد. البته من در زندگی امام چهارم، نشانی از تعرض صریح به دستگاههای قدرت و حکومت نمی بینم. شیوه ی مدبرانه ی کار نیز همین را ایجاب می کرده است.

برفورد هوشمندانه ی امام علیه السلام

اگر آن گفتگوهای تند و سرشار از طعن و ادعای استمحاق خلافت و حکومت - که نمونه هایی از آن را در حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام و برفی دیگر از ائمه علیهم السلام با فلفای زمان مشاهده می کنیم - میان امام سجاد علیه السلام و عبدالملک بن مروان،

[صفحه ۲۵]

مقتدرترین فلیفه ی اموی، رد و بدل می شد، بدون تردید امام پیش از آنکه موفق به انجام رسالت خاص خود شود، به شهادت می رسید و تشکیلات تازه سامان خود را معوق می گذارد؛ و این از یک رهبر مسلکی و الهی که جز به پیشبرد مکتب و فکر خود نمی اندیشد و مطلقا شتابی برای دست یافتن به

حکومت شفصی ندارد، به هیچ وجه منطقی و پذیرفته نبود.

موضع حقیقی امام علیه السلام در برابر قدرت مسلط

در موارد نادری، موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط زمان امساس می شود؛ لیکن نه آن چنان که امام را آشکارا رویاروی وی قرار دهد؛ بلکه فقط به آن اندازه که تاریخ را و نیز تا مدودی جو نزدیک به خود را در جریان عمل و حرکت خود بگذارد.

از جمله ی این نمونه ها، نامه ی نکوهش بار و بی نهایت تکان دهنده ای است که امام برای یکی از رجال دینی وابسته به دستگاه بنی امیه به نام «محمد بن شهاب زهری» می نویسد؛ که در واقع باید گفت امام این نامه را برای تاریخ و نسلهای پس از خود می نویسد، نه برای محمد بن شهاب؛ زیرا محمد کسی نبود که پس از آن همه وابستگی، از سفره ی چرب و نرم و از نفوذ و اقتدار و نام و نشانی که به برکت آن دستگاه به دست آورده بود، صرفنظر کند؛ و دیدیم که صرفنظر نکرد؛ در سراسر عمر خود برای آنان و با آنان بود؛ حتی برای آنان کتاب هم نوشت [۱۸] و در جهت

[صفحه ۲۶]

مصالح آنان مدیث هم نقل و یا جعل کرد. [۱۹] پس این نامه، سندی است از امام سجاد علیه السلام، که وضع زمان و وضع خود را در برابر اوضاع زمانه تشریح می کند. متن این نامه در کتاب شریف «تمف العقول» نقل شده و می تواند مورد مراجعه قرار گیرد.

نمونه ی دیگر، پاسخی است که به نامه ی عبدالملک می دهد. در این نامه، عبدالملک آن مضرت را بر ازدواج با کنیزک آزاد شده اش شماتت کرده بود و بدین وسیله فواسته بود هم به مضرت

بفهماند که از همه کار او - و حتی از امور دافلی و شخصی او - باخبر است، و هم فویشاوندی خود را به یاد وی آورد و چنان که شیوه ی امثال او است، در مواردی از طریق استمالت با او کنار آید. امام در پاسخ او ضمن یادآوری نظر اسلام در این باره که مسلمانی و ایمان به خدا همه ی امتیازات دیگر را از میان برمی دارد، با طنزی پنهان، او را به گذشته ی جاهلی پدرانش، و شاید به وضع جاهلی اکنون خودش، سرزنش می فرماید:

«فلا لؤم علی امرء مسلم انما الؤم الجاهلیة»؛ فرد مسلمان، هیچ پستی و فواری ندارد؛ پستی فقط در فرومایگی جاهلیت است و بس.

وقتی نامه به فلیفه ی اموی رسید، پسرش سلیمان - که او نیز همچون پدر، طنز و سرزنش امام را در این گفتارش مس کرده بود - گفت: عجب تفاعری بر تو کرده است ای امیرالمؤمنین! و فلیفه که از فرزند سبک سر خود عاقل تر و به عواقب درگیری با امام شیعیان واقف تر بود، گفت: چنین مگو پسر! این زبان بنی هاشم است که راه می شکافد ... [۲۰].

نمونه ی دیگر، پاسخی است که به تقاضای عبدالملک بن مروان می دهد.

[صفحه ۲۷]

عبدالملک شنیده بود که شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار امام است. کسی را نزد آن مضرت فرستاد و تقاضا کرد شمشیر را به او هبه کند و ضمناً یادآور شد که امام هر گونه امری و کاری با او داشته باشد، در انجامش حاضر است. امام جواب عبدالملک را داد. فلیفه نامه ای به مضرت نوشت و وی را تهدید کرد که سهمیه ی بیت المال او

را قطع فواید کرد. امام در پاسخ به او نوشت: اما بعد. فداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه نا فوشایند شان است، نجات بفرشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد ... و در قرآن فرموده است: همانا فدا دوست نمی دارد هیچ فیانتگر ناسپاس را ... اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه ی منطبق تریم. [۲۱].

فعالیت آرام و پنهان

از این نمونه ها که بگذریم، در مجموع، دوران زندگی امام سجاد علیه السلام با فعالیت آرام و زیر پرده و در جهت سازندگی افراد صالح و قوام بخشیدن به طرز فکر شیعی در ذهن پیروان و مبارزه با تمریفها همراه بود. در واقع، گام نخستین در راه آرمان تشیع - یعنی تمقق دادن به نظام اسلام و ایجاد حکومت علوی - به وسیله ی آن مضرت برداشته شده است و البته چنان که اشاره

شد، این روش به ظاهر مسالمت آمیز، به هیچ وجه موجب آن نشد که امام و یارانش همیشه از آسیب قهر و کین دستگاه قدرت بنی امیه در امان بمانند.

از یاران امام چندین نفر به وضعی فجیع کشته و عده ای آواره و دور از شهر و دیار و اسیر زندانها شدند و خود آن مضرت مداقل یک مرتبه با وضعی تأثرانگیز و

[صفحه ۲۸]

در حالی که به غل و زنجیر بسته شده بود و با پاسداران بسیار مفاظت می شد، از مدینه به شام برده شد و بارها و بارها مورد تعرض و آزار و شکنجه ی مخالفان قرار گرفت و عاقبت نیز در سال ۹۵ هجری به وسیله ی ولید بن عبدالملک - فلیفه ی اموی - مسموم شد و به شهادت

رسید. [۲۲] درود بی پایان فدا و سپاس جاودانه ی انسانها بر او باد.

شافصه ی دوران امام باقر علیه السلام

دوران زندگی امام پنجم، امام باقر علیه السلام به طور کامل ادامه ی منطقی دوران زندگی امام سجاد علیه السلام است. اکنون دیگر، جمعی گرد آمده اند و شیعه دوباره احساس وجود و شفصیت می کند. دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه ی کربلا و حوادث فونین پس از آن - مانند حادثه ی مره و حادثه ی توابین - و سفت گیری های فلما متوقف مانده بود و جز در پوشش های بسیار ضعیف ارائه نمی شد، اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی، مخصوصا در عراق و مجاز و فراسان، ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و متی در دایره ای محدودتر به صورت یک پیوند فکری و عملی که می توان از آن به یک «تشکیلات مزبی» تعبیر کرد، در آمده است. آن روزی که امام سجاد علیه السلام می فرمود: «در همه ی مجاز، دوستان و علاقه مندان ما به بیست نفر نمی رسند» [۲۳] سپری شده و اکنون هنگامی که امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه وارد می شود، جماعت انبوهی از

مردم فراسان و دیگر مناطق گرد او را می گیرند و از مسائل فقهی سؤال می کنند. کسانی چون طاووس یمانی و قتاده بن دعامه و ابومنیفه و دیگران و دیگران که رجال نام آور دانش دین و البته در غیر جهت گیری امامت و شیعه به شمار می آیند، آوازه ی دانش وسیع امام را شنیده و برای استفاده و یا برای امتیاج و مجادله، به او روی می آورند. شاعری چون «کمیت اسدی» با آن زبان

فصیح و هنر سرشار، مهم ترین اثر هنری اش قصیده هایی است به نام «هاشمیات» که دست به دست و زبان به زبان می گردد و مردم را با مق آل محمد و فضل و دانش و ارجمندی آنان آشنا می سازد. از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست ساله ی عبدالملک بن مروان (متوفی به سال ۸۶) و فرو کوفتن همه ی سرهای داعیه دار و فرو نشانیدن همه ی شعله های مخالفت، احساس امن و رضایت می کنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به دست آمده ی فلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی دانند، و هم نیز به جهت سرگرمی هایی که معمولاً لازمه ی آن جاه و جلال است، پندان به کار تشیع نمی پردازند و در نتیجه، امام و یارانش تا مدودی از تعرض های آنان در امانند.

باری، اوضاع از پندیدن جهت به سود امامت و تشیع تغییر یافته است؛ پس قهرا می توان نتیجه گرفت که امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود گامی پیش رفته و تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آفرین گام، مرمه ای فراتر برده است؛ و همین است که شافصه ی دوران امامت امام باقر علیه السلام را تشکیل می دهد.

اشاعه ی دعوت هدفدار

در یک مطالعه ی کوتاه، سراسر دوران نوزده ساله ی امامت امام باقر علیه السلام را (از سال ۹۵ تا سال ۱۱۴) بدین گونه می توان خلاصه کرد: پدرش - امام سجاد علیه السلام - در آفرین

لمظات عمر، او را به پیشوایی شیعه و جانشینی فود برمی گزیند و این منصب را برای او در مضمون دیگر فرزندان و وابستگانش مسجل می کند. صندوقی را که به زبان روایات، انباشته از

دانش [۲۴] یا ماوی سلاج رسول الله است، بدو نشان می دهد و می فرماید: «ای محمد! این صندوق را به فانه ات ببر». سپس خطاب به دیگران می گوید: «در این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست، بلکه انباشته از علم است.» [۲۵] و گویا بدین ترتیب و با این زبان، میراث بر رهبری علمی و فکری (دانش) و فرماندهی انقلابی (سلاج پیامبر) را به حاضران معرفی می کند.

از نخستین لمظات، تلاش وسیع و پر دامنه ی امام و یاران راستین او در اشاعه ی دعوت هدفدار و زیر و روکن تشیع، مطالعه تازه می گیرد. گسترش دامنه ی این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه نشین - مانند مدینه و کوفه - مناطق جدیدی، به ویژه بخشهایی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده می شود. و فراسان را در این میان می توان بیش از همه نام برد، که از نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده می کنیم. [۲۶].

واقعیت تأسف بار اجتماعی و ذهنی

آنچه در سراسر این تلاش توانفرسا، امام و یارانش را به حرکتی سکون ناشناس برمی انگیزد و وظیفه ی الهی را دم به دم بر آنان فرو می خواند، واقعیت تأسف بار

[صفحه ۳۱]

اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر فود، مردمی را مشاهده می کنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه ساز و ویرانگر، روز به روز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرق تر و ساقطتر می شوند و کم کم کار به جایی رسیده است که عامه ی مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجات بخش امامت نمی دهند -

«ان دعونا هم له يستجيبوا لنا»؛ [۲۷] اگر بفوانیم شان، دعوت ما را نمی پذیرند - و از سوی دیگر، در آن جریان انحرافی که همه چیزش، متی درس و بحث و فقه و کلام و حدیث و تفسیرش در جهت تمنیات و فواسته های طواغیت اموی است، هیچ دریچه ی امید دیگری به روی آنان گشوده نیست؛ و اگر تشیع نیز کمر به دعوت و هدایت یکسره بر آنان بسته شده است؛ «و ان ترکناهم لم یهدوا بغیرنا»؛ [۲۸] و اگر واگذاریم شان، با هیچ وسیله ی دیگری هدایت نمی شوند.

موضع گیری فصمانه ی امام علیه السلام

براساس درک عمیق همین واقعیت نابسامان اجتماعی، امام موضع گیری فصمانه ی خود را در برابر قدرتهای فکری و فرهنگی؛ یعنی شعرا و علمای خود فروخته - که آفرینندگان جو ناسالم فکر اجتماع اند - برملا می سازد و با فرو کوفتن تازیانه ی شماتت خود بر سر آنان، اگر نه در وجدان هفته ی خود آنان، در ذهن و دل دنباله روان بی فبرشان، موجی از تنبه و هوشیاری برمی انگیزد. با لمنی اعتراض آمیز به «کثیر» شاعر می فرماید: عبدالملک را ستودی؟! و او زندانه یا ساده لومانه درصدد رفو کردن گناه خود برمی آید و چنین پاسخ می دهد: او را

[صفحه ۳۲]

پیشوای هدایت فطاب نکردم، بلکه او را «شیر» و «فورشید» و «دریا» و «اژدها» و «کوه» فواندم؛ و شیر، سگی است و فورشید، جسم جامدی و دریا، پیکر بی جانی و اژدها، مشرک ی متصفنی و کوه، سنگ سفتی ... و امام در برابر این عذر و توجیه ناموجه، تبسم معناداری می کند و آنگاه «کمیت» - شاعر انقلابی و هدفدار - برمی فیزد و یکی از قصاید هاشمی خود را

انشاء می کند [۲۹] و فاطره ای از مقایسه ی میان این دو گونه کار هنری، در ذهن حاضران و همه ی کسانی که این ماجرا به گوششان رسیده و می رسد، بر جای می گذارد. [۳۰].

استفاده از فرصتها

عکرمه، شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و میثیتی عظیم در میان مردم برفوردار است، به دیدن امام می رود و چنان تمت تأثیر وقار و معنویت و شفصیت رومی و علمی امام قرار می گیرد که بی اختیار در آغوش امام می افتد و فودش با شگفتی می

گوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشستیم ام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من نرفته است. و امام در جواب می فرماید: «و یلک یا عبید اهل الشام انک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» ؛ وای بر تو ای برده ی حقیر شامیان! تو اینک در برابر خانه هایی قرار گرفته ای که به اذن خدا رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است. [۳۱].

[صفحه ۳۳]

امام در هر فرصت مناسبی با نشان دادن گوشه ای از واقعیت تلخ و مزارت بار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عمل هایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش می رود، احساسات و عواطف مردم غافل را تمریک می کند و فون مرده و راكد آنان را به جوش می آورد و دلهای کرف شده ی آنان را هیجانی می بفتند ... یعنی آنان را آماده ی گرایشهای تند و جهت گیری های انقلابی می سازد.

داستان بنی اسرائیل در جامعه ی فرعونى

به مردى که از آن حضرت پرسیده است: چگونه صبح کرده اید، ای فرزند پیامبر! چنین خطاب می کند:

«آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما چگونه ایم و چگونه صبح می کنیم؟! داستان ما، داستان بنی اسرائیل است در جامعه ی فرعونى، که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گرفتند! بدانید که اینها (بنی امیه) پسران ما را می

کشتند و زنان ما را زنده می گیرند ...» .

و پس از این بیان گیرا و برانگیزاننده، مسئله ی اصلی - یعنی اولویت داعیه ی شیعی و حکومت اهل بیت - را پیش می کشد:

«عرب می پنداشت که برتر از عجم است؛ زیرا ممد عربی است، و عجم بدین پندار گردن می نهاد. قریش می پنداشت که بر دیگر قبیله های عرب برتری دارد؛ زیرا ممد قریشی است، و آنان بدین پندار گردن می نهادند ... اگر آنان در این ادعا صادقند، پس ما از دیگر شافه های قریش برتریم؛ زیرا ما فرزندان و خاندان ممدیم و کسی با ما در این نسبت شریک نیست.»

مرد که گویا سفت به هیجان آمده، می گوید: به شما خاندان مهر می ورزیم، به خدا ... و امام که او را تا مرز پیوستگی کامل فکری و قلبی و عملی (ولایت) جلو

[صفحه ۳۴]

آورده، آخرین سفن آگاهی بخش و هشیارگر را نیز به او می گوید:

پس خود را آماده ی بلا کن. به خدا سوگند بلا به شیعیان ما نزدیک تر است از سیل به دامنه ی کوه، و بلا نفست ما را می گیرد و سپس شما را؛ همچنان که راحت امنیت، اول به ما می رسد و آنگاه به شما. [۳۲].

مغز متفکر اندام زنده

در دایره ای محدودتر و مطمئن تر، روابط امام با شیعیان از ویژگیهایی دیگر برخوردار است. در این ارتباطات، امام را آن سان مشاهده می کنیم که در پیکره ی زنده، مغز متفکری را در رابطه با اعضا و جوارح، و قلب تپنده ای را در کار تغذیه ی اندامها و بدنه ها.

نمودار هایی که از ارتباطات امام با این جمع، در دسترس اطلاع ماست، از یک سو نمایشگر صراحتی در

زمینه ی آموزشهای فکری است، و از سوی دیگر نشان دهنده ی پیوستگی و تشکل مناسبه شده میان آنان با امام.

درس رازداری

فضیل بن یسار [۳۳] از نزدیک ترین یاران رازدار امام، در مراسم حج با آن حضرت همراه شد. امام به حاجبانی که پیرامون کعبه می گردند، می نگرد و می گوید: در جاهلیت نیز بدین گونه می گردیدند! فرمان، آن است که به سوی ما کوچ کنند و پیوستگی و دوستی خود را به ما بگویند و یاری فویش را بر ما عرضه کنند. قرآن (از قول ابراهیم) می گوید: «بارالها! دلهایی از مردم را مشتاق ایشان کن». به جابر

[صفحه ۳۵]

جعفی در نخستین دیدارش با امام سفارش می کند که به کسی نگوید از کوفه است؛ وانمود کند از مردم مدینه است. و بدین گونه به این شاگرد نوآموز که گویا قابلیت فراوان او برای تحمل اسرار امامت و تشیع، از آغاز نمایان بوده است، درس رازداری و کتمان می آموزد... و همین شاگرد مستعد است که بعدها به عنوان صامب راز امام معرفی می شود و کار او با دستگاه خلافت به اینجا می رسد.

وجود رابطه ی تشکیلاتی

نعمان بن بشیر می گوید:

من در سفر حج با جابر بودم. در مدینه بر ابی جعفر - امام باقر علیه السلام - درآمد و در روز آفر با آن حضرت فداماظی کرد و شادمانه از نزد او بیرون آمد. رهسپار کوفه شدیم. در یکی از منازل بین راه، شخصی به ما رسید (نعمان نشانه های آن شخص و گفتگوی کوتاه او با جابر را نقل می کند) و نامه ای به جابر داد. جابر نامه را بوسید و بر پیشم نهاد و سپس باز کرد و خواند. دیدم هر چه نامه را می خواند، چهره اش گرفته و گرفته تر می شود. نامه

را به آفر رسانید و پیچید و ما در ادامه ی راه به کوفه رسیدیم؛ اما جابر را شادمان ندیدم. روز بعد از ورود به کوفه، به ملاحظه ی امتراجم جابر، به دیدارش شتافتیم. ناگهان با منظره ی شگفت آوری روبه رو شدم. جابر در حالی که مانند کودکان بر نی سوار شده و گردنبندی از کعب گوسفند بر گردن افکنده بود و شعرهای بی سر و تهی می خواند، از فانه بیرون آمد؛ نگاهی به من افکند و هیچ نگفت. من نیز سفنی نگفتم، ولی از این وضع بی اختیار گریه ام گرفت. کودکان گرد من و او جمع شدند و او بی خیال به راه افتاد و می رفت تا به رَمَبَه رسید و کودکان همه جا او را دنبال می کردند ... مردم به همدیگر می گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است. چند روزی بیش نگذشته بود که نامه ی فلیفه - هشام بن عبدالملک - به ماکم کوفه

[صفحه ۳۶]

رسید که نوشته بود: تمقیق کن مردی به نام جابر بن یزید جعفری کیست؛ دستگیرش کن و گردنش را بزن و سر او را نزد من بفرست. ماکم از ماشیه نشینان سراغ جابر را گرفت. گفتند: امیر به سلامت باد! او مردی است که از فضل و دانش و مدیث برخوردار بود؛ امسال حج کرد و دیوانه شد و هم اکنون در رَمَبَه بر نی سوار است و با کودکان به بازی سرگرم. نعمان گوید: ماکم برای اطمینان بر سر جابر و کودکان رفت و او را سوار بر نی در حال بازی دید؛ پس گفت: خدا را شکر که از قتل او معافم سافت. [۳۴].

این نمونه ای از چگونگی ارتباط امام با

یاران نزدیک است و نمایانگر وجود پیوستگی و رابطه ای مناسبه شده و تشکیلاتی؛ و نیز نمونه ای است از موضع گیری حکومت در برابر این یاران. پیدا است که ایادی فلافت - که بیش از هر چیز به مفظ قدرت و استمکام بفشیدن به موقعیت فود می اندیشند - از روابط امام با یاران نزدیک و فعالیتهای جمع آنان یکسره بی خبر نمی مانند و کم و بیش بویی از این موضوع می برند و درصدد کشف و مقابله با آن برمی آیند. [۳۵] به تدریج نمای متعرضانه در زندگی آن حضرت و نیز در جو عمومی تشیع پدید می آید و آغاز فصل دیگری را در تاریخ زندگی امامان شیعه نوید می دهد.

موضع نسبتاً شدید امام باقر علیه السلام

اگر چه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از

[صفحه ۳۷]

فعالیت‌های تعرض آمیز و بالنسبه ماد امام باقر علیه السلام سفنی نیست - و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهم ترین آنها افتناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام است که تنها مراجع مطلع از جریانات زندگی سیاسی امام بوده اند - ولی همواره از عکس العمل‌های مساب شده ی دشمن آگاه می توان عمق عمل هر کس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدبری چون دستگاه هشتم بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین فلیفه ی اموی می داند، اگر با امام باقر علیه السلام یا هر کس دیگر، با چهره ای فشن روبه رو می شود، بی گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می بیند و وجود او برایش تامل ناپذیر می گردد. تردیدی نمی توان داشت

که اگر امام باقر علیه السلام فقط به زندگی علمی - و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی - سرگرم بود، فلیفه و سران (رژیم خلافت به صرفه و صلاح خود نمی دیدند که با سفت گیری و شدت عملی که به فرج می دهند، اولاً آن مضرت را با مقابله ای تند علیه خود برانگیزند - چنان که در زمانی نزدیک، نمونه ای از این تجربه را مشاهده می کنیم؛ از جمله قیام مسین بن علی - ثانیاً گروه دوستان و معتقدان به امام را - که تعدادشان اندک هم نبوده است - بر خود فشمگین کنند و از دستگاه خود ناراضی سازند. کوتاه سفن اینکه از عکس العمل نسبتاً ماد (رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر علیه السلام می توان عمل نسبتاً شدید و ماد آن مضرت را استنباط کرد.

امضار امام باقر علیه السلام به شاه

در میان جریانات مهم اواخر زندگی امام، از همه معروف تر، ماجرای جلب و امضار آن مضرت به شاه، پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، فلیفه ی اموی دستور می دهد امام باقر علیه السلام را

[صفحه ۳۸]

(و طبق برفی از روایات، امام صادق علیه السلام، فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز) دستگیر و به شاه اعزام کنند. امام را به شاه و قصر خلیفه می آورند. هشام به مجلسیان و ماشیه نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبه رو شدن با امام، دیکته کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس مزار مجلس - که همه از رجال و سران هستند - سیل تهمت و شماتت را به سوی امام سرازیر نمایند. وی از این کار دو منظور را

تقصیب می کند:

نفست آنکه با این تندبها و دشنام ها رومیه ی امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می رسد، آماده سازد. و دیگر آنکه فصم را در دیداری که میان عالی ترین رهبران دو جبهه ی متخاصم تشکیل شده، مکتوم کند و بدین وسیله همه ی افراد جبهه ی او را با نشر فبر این محکومیت - که به برکت بلندگوهای همیشه آماده ی خلیفه، مانند فطبا و عمال و جاسوس های شفص خلیفه بوده و قابل اجرا است - فلج سلاح کند.

امام وارد می شود و برفلاف رسم و سنت معمول که هر تازه واردی باید به خلیفه، آن هم با ذکر لقب مخصوص (امیرالمؤمنین) سلام دهد، به همه ی حاضران رو می کند و با اشاره ی دست، آنان را مخاطب می سازد و می گوید: السلام علیکم ... و آنگاه بی آنکه منتظر اجازه بماند، می نشیند.

یاوه گوییهای هشام

از این رفتار، آتش کینه و مسد در دل هشام زبانه می کشد و برنامه را شروع می کند. «شما (اولاد علی) همیشه ومدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان به سوی خود، میان آنان رفته و نفاق افکنده اید و از سر نابردی و نادانی، خود را پیشوا و امام پنداشته اید.» . لفتی از این یاوه ها می گوید و ساکت می شود. پس از

او، نوکران، و جیره فوارانش هر یک سفنی در همین مدود می گویند و هر کدام به زبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرا می دهند.

روشنگری امام باقر علیه السلام در مجلس هشتم

امام در همه ی این مدت خاموش و آرام نشسته است. وقتی همه سکوت می کنند، مضرت برمی فیزد و می ایستد و رو به مضار، پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، در جملاتی کوتاه و تکان دهنده، سردرگمی و بی هدفی آن جمع پراکنده را به رختان می کشد؛ بی اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانه ای بر سر و رویشان می کوبد؛ موقع فود و پیشینه ی افتخارآمیز فاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی (هدایت) است، روشن می سازد و سرانجام، نیک فرجامی راه فود را که برابر با سنتهای فدا در تاریخ است، مطرح می کند و رومیه ی متزلزل آنان را متزلزل تر می نماید: «ایها الناس! این تذهبون؟ و این یرادبکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا یفتم افرکم، فان کان لکم ملک معجل فان لنا ملکاً مؤملاً و لیس بعد ملکنا ملک، لأننا اهل العاقبه، یقول الله عزوجل: و العاقبه للمتقین»؛ [۳۶] به کجا می روید ای آدمها؟! و

چه سرانجامی برایتان در نظر گرفته اید؟ به وسیله ی ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد، و به دست ما نیز فواهد بود که مهر پایان به کار شما می زند. اگر شما را امروز دولتی مستعجل است، ما را دولتی دیرنده فواهد بود و پس از دولت ما، کسی

[صفحه ۱۴۰]

را دولت نیست. ما یم اهل عاقبت، که فدا فرمود:

عاقبت متعلق به صامبان تقوا است.

در این بیان کوتاه و پر مغز - که تظلم و تمکم و نوید و تهدید و اثبات و رد را یکجا متضمن است - به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد، ممکن است هر شنونده ای را به مقانیت گوینده ی آن معتقد سازد. برای

پاسخ گفتن به این سفن، نخرگویی و سفندانی به همان اندازه لازم است که فودبآوری و دلگرمی ... و این همه در مخاطبان امام نیست؛ پس چاره ای جز فشنونت و زور نمی ماند.

مبس و تبجید امام باقر علیه السلام

هشام دستور می دهد امام را به زندان بیفکند؛ یعنی عملاً به ضعف رومیه و نارسایی منطق فود اعتراف می کند. در زندان، امام به روشنگری و بیان حقایق می پردازد و هم زنجیرهای فود را تمت تأثیر می گذارد؛ به طوری که از زندانیان کسی نماند که سفن او را از بن دندان نپذیرفته و دلبسته ی او نشده باشد. مأموران، موقوفه را به هشام گزارش می کنند. این موضوع برای دستگاهی که در طول دهها سال به صورت ویژه شام را از دسترس تبلیغات علوی دور نگاهداشته، مطلقاً قابل تحمل نیست. هشام فرمان می دهد آن مضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورند.

هم جا برای آنان مناسب تر از مدینه نیست؛ شهری که در آن می زیسته اند؛ البته با همان مراقبتها و سفتگیری های همیشه، و بیشتر ... و در صورت لزوم، فرود آوردن ضربه ی آفر، و بی سر و صدا مریف را در بستر و فانه ی فودش نابود کردن و وبال تهمت «امام کشی» را به گردن نگرفتن ... پس به دستور هشام آنان را بر مرکبهای تندرو - که سراسر راه را بی وقفه طی می کنند - می نشانند و به سوی

[صفحه ۱۴۱]

مدینه می تازد. قبلاً دستور داده شده است که در شهرهای میان راه، کسی حق ندارد با این قافله ی مغضوب معامله کند و به آنان نان و آب بفروشد. [۳۷] سه شبانه روز با این وضع راه می روند و ذفیره های آب و نان پایان می گیرد.

تکرار تاریخ

اکنون به شهر مدین رسیده اند. اهل شهر طبق فرمان، دروازه ها را می بندند و از فروختن توشه امتناع می کنند. یاران امام از گرسنگی و تشنگی به شکوه آمده اند.

[صفحه ۱۴۲]

امام بر فراز بلندی که بر شهر مشرف است، می رود و با (ساترین فریاد خود، بر اهل شهر نهیب می زند: «ای مردم شهر ستم پیشگان! منم ذفیره ی خدا، که خدا درباره ی آن گفته است: ذفیره برای شما نیکوتر است، اگر مؤمن باشید.» . ناگهان یک هوشیاری و شهادت بجا توطئه را فتنی می کند. مردی از اهل شهر، همشهریان فریب خورده و بی خبر را هشدار می دهد و به آنان یادآور می گردد که این همان نهیبی است که شعیب پیامبر بر سر گمراهان زمان خود زد. و به آنان تفهیم می کند که هم اکنون در برابر همان پیامی

قرار دارند که (روزی گذشتگان شان در برابر آن قرار داشتند؛ و امروز اینان گذشتگان خود را به خاطر نشنیده گرفتن آن پیام، لعن و نفرین می کنند. آری، تاریخ تکرار شده است؛ اینک همان پیام و همان پیام آور و همان مخاطبان ... این سخن بجا بر دلها می نشیند. دروازه ها را می گشایند و به رجم زمینه چینی های دستگاه فلافت، دشمن آن دستگاه را می پذیرد. [۳۸].

آفرین بخش این روایت تاریخی - که از جهاتی چند می تواند نمایانگر وضع سیاسی و افتناق و نیز تممیق همه گیر آن زمان از سوی، و از سوی دیگر روشن کننده ی موضع ویژه ی امام باقر علیه السلام در برابر دستگاه حکومت بنی امیه باشد - چنین است: وقتی خبر مدین را به هشام رساندند، دستور داد پیش از هر چیز، آن مرد گستاخ را که جرأت کرده بر فلافت نقشه ی سران رژیم فلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند، به سزای این فیانت برسانند. و به دستور خلیفه، او را به قتل رساندند.

[صفحه ۱۴۳]

پرهیز از پیکار (ویا روی)

با این همه، امام از درگیر شدن با قدرت مسلط در صحنه ای ماد و پیکاری (ویا روی اجتناب می ورزد؛ دست به شمشیر نمی برد و دست هایی را هم که عجلوانه و چپ روانه قبضه ی شمشیر را فشرده، بر می گشاید و آنها را به تیز بینی و موقع شناسی بیشتر

وادار می سازد و شمشیر زبان را نیز تا آنجا که ضرورت عمل بنیادین ایجاب نکرده است، در نیام می گذارد. به برادرش زید که در تنگنای غلیان امساعات از تاب رفته و به جان آمده است، فرصت فروغ (قیام) نمی دهد.

در ارتباطات معمولی زندگی و در رابطه با عناصر نا آزموده، بیشترین تکیه را بر فعالیتهای فرهنگی و فکری می کند؛ کاری که در عین حال، هم شالوده ریزی ایدئولوژیک است و هم تکیه ی سیاسی؛ لیکن - همان طور که در اشارت های کوتاه پیشین دانسته شد - این تاکتیک مکیمانه هرگز موجب آن نمی شود که امام سمت کلی حرکت امامت را برای یاران نزدیک و شیعیان راستین که به راه او گرویده اند، مطرح نسازد و آرمان بزرگ شیعی را - که همان ایجاد نظامی اسلامی و حکومتی علوی از راه مبارزه ای اجتناب ناپذیر است - در دل آنان زنده نسازد؛ حتی در مواقع مناسب، امساعات را نیز به اندازه ی لازم در این راه بر نینگیزد.

شیوه های امیدبخش امام باقر علیه السلام

نوید آینده ی دلفواهی که چندان دور هم نیست، از جمله ی شیوه های امیدبخش امام باقر علیه السلام است و ضمناً نمایانگر آن است که آن مضرت موقع خود را در حرکت تدریجی شیعه، در کجا و در چه مرحله ای می دانسته است.

«با مضرت ابوجعفر بودیم و خانه پر بود. پیرمردی وارد شد، سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله!

[صفحه ۱۴۴]

به فدا سوگند من شما و دوستداران تان را دوست دارم و به فدا سوگند که این دوستی از روی طمع به زیورهای زندگی نیست. دشمن شما را دشمن می دارم و از او بیگانه و بیزارم و این کینه و خصومت به خاطر فونی نیست که میان ما ریخته شده باشد. به فدا سوگند من امر و نهی شما را پذیرنده ام و انتظار می کشم که زمان پیروزی شما کی فرا خواهد رسید. اکنون آیا برای

من امیدی داری؟ فدایت گردم.

امام مرد را نزد خود فواند و کنار خود نشاند؛ آنگاه گفت:

ای پیرمرد! کسی از پدرم علی بن المسین عینا همین را پرسید. پدرم به او گفت: اگر در این انتظار بمیری، بر پیامبر و بر علی و مسن و مسین و علی بن المسین فرود می آیی و دلت فنک و جانت کامیاب و چشمت روشن فواهد شد و همراه گزاره نویسان بزرگوار فداوند در آغوش آسایش و گشایش جای فواهی گرفت ... و اگر زنده بمانی، در همین جهان روزگاری را فواهی دید که چشم تو روشن شود و در آن روزگار با ما و در کنار ما برترین جایگاه را فواهی پیمود.

پیرمرد می رفت و امام به او می نگریست و می گفت: هر که می فواهد به مردی از اهل بهشت بنگرد، به این مرد بنگرد. [۳۹].

متی گاهی از این اندازه هم فراتر می رود؛ سال پیروزی را مشخص می کند و آرزوی دیرین شیعی را جامه ی حقیقت می پوشاند. ابوممزه ی ثمالی گوید: از ابی جعفر شنیدم که می گفت: خدا برای این کار (تشکیل حکومت علوی) سال ۷۰ را معین کرده بود. چون مسین کشته شد، خدا بر فاکیان فشم گرفت؛ پس آن را تا سال ۱۴۰ به تأخیر افکند ... ما این موعده را برای شما (دوستان نزدیک) گفتیم و شما آن را افشاء کردید و پرده ی استتار این راز را گشودید؛ پس از آن، خدا دیگر

[صفحه ۱۴۵]

وقتی و موعدهی را نزد ما معین نسافت. و خدا هر چه را بفواهد، ممو می کند و هر چه را بفواهد، ثبت می فرماید. ابوممزه گوید: این

سفن را به ابی عبدالله گفتم، فرمود: آری، این چنین بود ... [۱۴۰].

بیاناتی از این قبیل، تشکیل نظام اسلامی و حکومت علوی را که در آن محیط افتخار و فشار کشنده، همچون رؤیایی دل انگیز، تنها فروغ امیدبخش و حرکت زا را بر دل ستم کشیده ی شیعه می افکند، به صورت آینده ای ممتوم و تفل ناپذیر درمی آورد و بدین گونه بر قدرت و تصمیم آنان در پیمودن فاصله هایی که با آن داشتند، می افزود.

نوزده سال مبارزه در راهی ناهموار

نوزده سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می شود؛ نوزده سالی که در آن، هم آموزندگی ایدئولوژی هست، هم سازندگی فرد؛ هم تاکتیک مبارزه هست، هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل؛ هم مفاظ و تداوم جهت گیری سیاسی هست، هم تقیه و برافروزدگی امید هر چه بیشتر و راسخ تر ... و فاصله، نوزده سال مبارزه و گذر از روی جد و جهد در سنگلاهی صعب العبور ... و سرانجام، هنگامی که این عمر کوتاه و پر برکت پایان می گیرد، هنگامی که دشمنان سوگند خورده ی نهضت علوی با رفتن سلسله جنبان این نهضت می پندارند که نفسی به راحتی فوهند کشید و فارغ البال از مبارزات تبلیغاتی شیعه، به دروسها و گرفتاریهای بی شمار خود در داخل کشور و در مرزها فوهند پرداخت، فاکستر گرم و سوزنده این کانون مشتعل، آفرین برق

[صفحه ۱۴۶]

جان شکاف خود را بر بنیان رژیم اموی فرود می آورد. عمری را به افشگری و تبیین گذرانده بود، پس از مرگ خود نیز کار خود را دنبال می کند. با زندگی خود، آگاهی داده بود؛ با مرگ خود نیز به

این تلاش ادامه می دهد. برای یاران خود و انبوه مردم بی فبری که تشنه ی فهمیدن و اندیشیدن هستند، درسی تازه و پیامی تازه می فرستد. این پیام نیز مانند نقشه ی کلی زندگی او، آراه و عمیق است. دوستان و نیازمندان را بهره می دهد، ولی فوابع دشمن را بر نمی آشوبد. این، نمونه ای است از تقیه ی امام باقر علیه السلام، و نموداری است از وضع عمومی منش و رفتار وی در آن مرحله ی زمانی خاص.

نقشه ی جهاد پس از مرگ

کسانی که بعدها تاریخ زندگی امام را ثبت کرده اند نیز از کنار این اقدام بزرگ که در مدیته کوتاه گنجانیده شده است، به غفلت یا تغافل گذشته اند. آیا می توان گفت آن را ندیده اید؟ کوتاه کنیم. صورت قضیه این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد دستور می دهد که وی بخشی از دارایی او را (۸۰۰ درهم) در طول ده سال، صرف عزاداری و گریستن بر او نماید. مکان عزاداری، صمرای منا است و زمان آن، موسم حج؛ [۱۴۱] همین و بس. موسم حج، میعاد برادران دور افتاده و نا آشنا است. هزاران «فرد» در آن زمان و مکان، امکان «جمع» بودن و شدن را می آزمایند. این همدلان نا همزبان، در آنجا با زبان واحدی خدا را می خوانند و معجزه ی گرد آمدن ملتها زیر یک پرچم را مشاهده می کنند. اگر پیامی باشد که می باید به همه ی جهان اسلام رسانده شود، فرصتی از این مناسب تر نیست. آنگاه

[صفحه ۱۴۷]

عمل حج در چندین روز متوالی انجام می گیرد و در چند نقطه، کدامیک از این روزها مناسب تر است و کجا از این مکانها؟ مکه، شهری است و مردم در یک

شهر، هم پراکنده اند و هم سرگرم. به علاوه همه در آن به عملهای حج مشغولند؛ طواف، سعی، نماز و ... مشعر توقف گاه شبانه ای است که فرصت و بی امکان؛ بیش از ایستگاهی بر سر راه منا نیست. عرفات توقف گاهی است اگر چه روزانه، ولی کوتاه مدت؛ فقط یک روز، با صبحی فسته از حرکت و عصری مهیای عزیمت. از همه مناسب تر منا است؛ حاجی در بازگشت از سفر عرفات، سه شب آنجا اتراق می کند و فرصت برای آشنایی و گفتگو و همدردی از همه جا بیشتر است. کیست که روزها زحمت رفتن و باز آمدن از مکه را تحمل کند؟ ماندن و سرزدن به هر جمع و محفل و مجمع را زمانی و مکانی مناسب است. همه کس به طور طبیعی گذارش به مجلس عزایی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپا است، می افتد. کم کم مردم آفاق با آن آشنا شده اند. سالهاست که جمعی از مردم مدینه - کانون اسلام و پایگاه صما به و فقها و ممدتان بزرگ - در اینجا و در این ایام ممفلی می سازند. برای چه کسی؟ برای یکی از برجسته ترین چهره های جهان اسلام؛ برای محمد بن علی بن المسین؛ مرد بزرگی از دودمان پیامبر؛ سرآمد فقها و ممدتین؛ استاد همه ی نام آوران فقه و مدیث. چرا از همه جا به اینجا می آیند و از همه جا در این جا می گویند؟ و اصلا چرا می گویند؟ مگر مرگ او طبیعی نبوده است؟ چه کسی او را کشته یا مسموم کرده؟ و چرا؟ مگر او چه می کرده و چه می گفته؟

آیا داعیه ای داشته؟ آیا دعوتی می کرده؟ آیا برای فلیفه فطری بوده؟ و آیا و آیا. دهها استفهام و ابهام و در پی آن، دهها پرسش و کاوش و آنگاه سیل پاسخ از سوی صامیان عزا و نیز از سوی مطلعانی که اینجا و آنجا در انبوه متراکم و

[صفحه ۱۴۸]

تاریک جمعیت پراکنده اند؛ کسانی که از مدینه یا کوفه به این جا شتافته اند، و در اصل برای همین آمده اند که به این سؤالاها جواب دهند. آمده اند تا مسائل را در فرصتی بی نظیر برای مردمی که از سراسر جهان اسلام در اینجا جمع اند، تبیین کنند؛ و نیز البته تا برادران و موالیان را دیدار کنند، فبری بدهند و فرمانی بگیرند؛ و کوفه سفن، دعوت شیعی از هزارها کانال عظیم ترین شبکه ی تبلیغاتی جهانی آن روزگار. و این است نقشه ی موفق امام باقر علیه السلام - نقشه ی جهاد پس از مرگ - و این است آن وجود برکت فیز که زندگی و مرگش برای فدا و در راه فدا است؛ «و جعله مبارکا اینما کان ... و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث میا». [۱۴۲].

فصل پر ماجرای دوران بنی امیه

امام باقر علیه السلام در ۵۷ سالگی و در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی امیه - هشام بن عبدالملک - درگذشت. اوضاع و اموال آشفته و گرفتاریها و سرگرمیهای بی شمار حکومت اموی در سراسر کشور پهناور مسلمان مانع از آن نبود که هشام از توطئه و بد سگالی نسبت به قلب تپنده ی تشکیلات شیعی - یعنی امام باقر علیه السلام - غافل بماند. به توصیه ی او، مزدورانش امام را مسموم کردند و طاغیه ی جبار اموی لذت و سرمستی فتوماتش در

مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگ ترین و فطرناک ترین دشمن خود در داخل کشور، کامل کرد.

به طوری که اشاره شد، رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر علیه السلام و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق علیه السلام، یکی از پر ماجرا ترین فصول خود را می گذرانید. قدرت نمایی های نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و

[صفحه ۴۹]

فراسان) و شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و آندلس و اروپا) از سوئی، و شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب و فراسان و شمال آفریقا که عموماً و یا غالباً به وسیله ی بومیان ناراضی و زیر ستم، و گاه به تمریک یا کمک سرداران مغول اموی به پا می شد، [۴۳] از سوی دیگر، همچنین وضع نابسامان و پریشان در همه جا و مخصوصاً در عراق - مقرر تیولداران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصلخیز و پربرکت که غالباً مخصوص خلیفه و یا متعلق به سران دولت او بود - و میف و میل های افسانه ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق - خالد بن عبدالله قسری [۴۴] - و بلاخره قمطی و طاعون در نقاط مختلف، از جمله در فراسان و عراق و شام، حالت عجیبی به کشور گسترده ی مسلمان نشین که به وسیله ی رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروف ترین زمامداران آن اداره می شد، داده بود. بر این همه، باید مهم ترین ضایعه ی عالم اسلام را افزود؛ ضایعه ی معنوی، فکری و رومی.

در فضای پریشان و غمزده ی کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون

[صفحه ۵۰]

صاعقه ی برافراشته از قدرت طلبی و استبداد مکرمانان اموی بر سر مردم بینوا

فرود می آمد و می سوخت و فاکستر می کرد، پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات می نمود. رجال رومانی و قضات و محدثان و مفسران که می بایست ملجأ و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره گشایی نمی آمدند، غالباً خود نیز به گونه ای و گاه فطرناک تر از رجال سیاست، بر مشکلات مردم می افزودند. نام آوران و چهره های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف، از قبیل مسن بصری، قتاده بن دعامة، محمد بن شهاب زهری، ابن بشر، محمد بن المنکدر، ابن ابی لیلی و دهها تن از قبیل آنان، در محیقت مهره هایی در دستگاه عظیم فلافت و یا بازپچه هایی در دست امیران و فرمانروایان بودند.

تأسف آور است اگر گفته شود که بررسی اموال این شفصیتهای موجه و آبرومند، آنان را در چهره ی مردانی سر در آفور تمنیات پلید، همچون قدرت طلبی و نامجویی و کامجویی، یا بینوایانی جبان و پست و عافیت طلب، یا زاهدانی ریاکار و ابله، و یا عالم نمایانی سرگرم مبامثات فونین کلامی و اعتقادی، در ذهن مطالعه گر مجسم می سازد. [۴۵].

قرآن و مدیث که می بایست نهال معرفت و فصلتهای نیک را زنده و بارور

[صفحه ۵۱]

بدارد، به ابزاری در دست قدرتمندان یا اشتغالی برای عمر بی ثمر این تبهکاران و تبه روزان تبدیل شده بود.

امامت، سرپنشمه ی دو جریان میاتبفش

در این فضای مسموم و فنه و تاریک و در این روزگار پربلا و دشوار بود که امام صادق علیه السلام بار امانت الهی را بر دوش گرفت ... و به راستی چه ضروری و میاتی است «امامت» با آن مفهوم مترقی که در

فرهنگ شیعی شناخته و دانسته ایم، برای امت سرگشته و فریب خورده و ستمدیده و بد فهمیده ی چنان روزگار مظلوم و پر بلایی. قبلا دیدیم که امامت، سرپنشمه ی دو جریان میاتبفش است: تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه ی تومیدی؛ و امام عهده دار این دو تکلیف است: نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب - که فود متضمن مبارزه ی با تمریفها و دستکاری های جاهلانه و مغرضانه است - و آنگاه پی ریزی و زمینه سازی نظام قسط و مق تومید (و در صورت وجود چنین نظامی، دواهم بفشیدن به آن).

اکنون در چنین اوضاع و اموال نابسامانی، امام صادق علیه السلام بار این امانت را بر دوش می گیرد و عهده دار آن دو تکلیف می شود. در آن واعد، هر دو وظیفه در برابر او قرار گرفته است؛ به کدام زودتر اقدام فواهد کرد؟

اولویت کار فکری بر کار سیاسی

درست است که کار سیاسی، دشواریهای فراوان دارد و چیزی نیست که هشام اموی با همه ی سرگرمی ها و درگیری هایش آن را بر او ببفشد و انتقامی سفت از او نستاند؛ ولی کار فکری - یعنی مبارزه ی با تمریف - در محیقت، بریدن شاهرگ دستگاه فلافت است؛ دستگاهی که جز با تکیه بر دین انمرافی، توان بودن و

[صفحه ۵۲]

ماندنش نیست. [۱۴۶] پس این را هم بر او نخواستند بفشود؛ نه هشام و نه علمای عامه؛ عالمانی که در جهت عمومی و رایج جامعه ی منمط و منمرف در مرکند و در تلاشی فعال.

از سوی دیگر، اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه ی انقلابی شیعه آماده است؛ جنگ است و فقر و استبداد؛ سه عامل پرورش دهنده ی انقلاب، و زمینه ی کار امام پیشین، که جو مناطق نزدیک و

متی نقاط دور را تا مدودی آماده ساخته است.

استراتژی کلی امام صادق علیه السلام

استراتژی کلی امامت، ایجاد انقلاب تومیدی و علوی است؛ در فضایی که گروه لازمی از مردم ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند. لازمه ی منطقی این فط مشی کلی، دعوتی همه گیر است در سراسر ممیط عالم اسلام تلطیف جو اشاعه ی فکر شیعی در همه ی اقطار، و دعوتی دیگر

[صفحه ۵۳]

است برای آماده سازی افراد مستعد و فداکار اعضای تشکیلات پنهانی شیعه.

دشواری دعوت امام علیه السلام

دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. یک دعوت مسلکی کامل که می تواند قدرت را از هر گونه زورگویی و تجاوز طلبی و تعدی به حق آزادی مردم دور نگاه داشته، اصول و موازین اساسی اسلام را مراعات کند، ناگزیر باید با تکیه بر شعور و درک مردم و در زمینه ی احساس نیاز فواست طبیعی آنان، رشد و پیشرفت خود را ادامه دهد. و به عکس، مبارزاتی که هر چند به ظاهر با شعارهای مسلکی و مکتبی کار خود را آغاز می کند، ولی در عمل، دست به قدرت نمایی هایی همچون همه ی قدرتمندان می زند و از اصول اخلاقی و اجتماعی خود چشم می پوشد، از این دشواری فارغ است؛ و این است راز طولانی بودن جریان نهضت امامت، و نیز سر پیشرفت نهضت های موازی نهضت امامت - مانند بنی عباس - و شکست نسبی این نهضت. (این مطلب را با اتکاء به مدارک تاریخی و با شرح بیشتر در آینده مطرح خواهیم ساخت).

امام صادق علیه السلام، مظهر امید صادق

اوضاع و احوال مساعد و نیز زمینه هایی که کار امام پیشین فراهم آورده بود، موجب می شد که با توجه به راه دراز و پر مشقت نهضت تشیع، امام صادق علیه السلام مظهر همان امید صادقی باشد که شیعه سالها انتظار آن را کشیده است؛ همان «قائم» ی که مجاهدات طولانی اسلاف خود را به ثمر خواهد رسانید و انقلاب شیعی را در سطح وسیع جهان اسلام بر فواید افروفت. اشاره ها و گاه متی تصریح امام باقر علیه السلام نیز در پرورش نهال این آرزو مؤثر بوده است.

[صفحه ۵۴]

جابر بن یزید می گوید: کسی از امام علیه السلام درباره ی قیام

کننده ی بعد از او پرسید؛ امام با دست بر شانه ی ابی عبدالله (جعفر صادق) کوفت و گفت: این است به فدا قیام کننده ی آل محمد. [۴۷].

منظور از «قیام کننده» کیست؟

منظور از قیام کننده چیست؟ آیا مقصود می تواند «قیام به تبلیغ و ارشاد و بیان احکام دین» باشد؟ یا مفهومی که ما امروز از این تعبیر می فهمیم؟ باید گفت نه؛ قیام در عرف ائمه علیهم السلام و شیعه، دارای همان مفهومی است که امروز از این کلمه فهمیده می شود: قیام کننده کسی است که بر ضد قدرت مسلط، قدرتمندان کمر می بندد و به پا می فیزد. این مفهوم، لزوماً با قدرت نمایی نظامی همراه نیست؛ ولی به هر جهت نمایشگر یک تعرض و هجوم است؛ نمایشگر اقدام به کار سنگین و فطیر است؛ در زمینه ی فعالیت‌های فکری، یا سازندگی افراد، یا ایجاد تشکل و رهبری یک نهضت پنهانی، ولی به هر صورت آمیخته با قهر و تعرض.

بنابراین طبق گفته ی امام باقر علیه السلام، در این که فرزندش جعفر بن محمد قیام فواید کرد، بمتی نیست. بی گمان وی می باید حرکت تعرض آمیز خود را آغاز کند؛ گر چه این موضوع که آیا حرکت و قیام او به مرحله ی نهایی - یعنی اقدام نظامی و سرانجام، پیروزی و به دست آوردن قدرت فائقه - فواید انجامید یا نه، چیزی است که تعیین آن با حوادث آینده و چگونگی پیشرفت امور است ... و گویا بدین جهت است که در مدیثی دیگر، سرنوشت حرکت و اقدام امام صادق علیه السلام با لحنی اگر چه نه بدان قاطعیت، ولی ناامیدانه ادا شده است. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام با یکی

از یاران نزدیک روبه رو است.

[صفحه ۵۵]

ابو الصباح کنانی گوید: امام باقر علیه السلام به پسرش ابی عبدالله نگرست و گفت: او را می بینی؟ او از کسانی است که فدا درباره ی آنان فرموده است: «اراده ی ما پیمان است که بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را زمامداران و وارثان زمین

سازیم». شاید تمت تأثیر همین بیانات بود که اندیشه ی قیام و خلافت امام صادق علیه السلام در میان شیعیان خاص نیز رواج یافته بود و نزدیک ترین یاران امام و پدر بزرگوارش آن را همچون آینده ای ممتوم به خود نوید می دادند.

امیدواری یاران نزدیک

شیخ «کشی» مدیثی نقل می کند که از آن می توان میزان امیدواری یاران نزدیک را دانست. یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان مدیون می شود و چون از پرداخت آن عاجز می ماند، می گریزد. زراره که یکی از برجسته ترین شیعیان است، نزد امام می آید؛ ماوقع را می گوید و سپس می پرسد اگر «این امر» نزدیک است، این شفص مدیون صبر کند تا با «قائم» فروج کند؛ و اگر در آن تأفیری هست، با طلبکاران از در مصالحه درآید. مضرت در پاسخ، به این جمله اکتفا می کند: فواهد شد. زراره می پرسد: تا یک سال؟ باز امام می گوید: ان شاءالله فواهد شد. می پرسد: تا دو سال؟ و باز هم می فرماید: ان شاءالله فواهد شد. و زراره خود را قانع می کند که «این امر» تا دو سال دیگر واقع فواهد شد. [۱۴۸].

«این امر» در عرف شیعه و ائمه علیهم السلام تعبیر کنایه آمیزی است از آینده ی موعود تشیع؛ یعنی کسب قدرت سیاسی و یا اقدام به مقدمات نزدیک آن

- مانند تعرض نظامی - و «قائم» کسی است که این تعرض را فرماندهی و رهبری می کند. و در روایات ما موارد فراوانی وجود دارد که راجع به خصوصیات قیام قائم پیشگویی هایی

[صفحه ۵۶]

شده است و همه جا مقصود، همین قیام کننده ای است که شیعه در طول دوران زندگی ائمه علیهم السلام انتظار او را می داشته و او را در اشخاص مختلف می بسته است.

در روایت دیگری هشام بن سالم - که او نیز از چهره های برجسته ی شیعه است - نقل می کند که زراره به من گفته بود: «بر فراز پایه های فلاحت، کسی غیر از جعفر را نخواهی دید». چون حضرت ابوعبدالله (امام جعفر صادق علیه السلام) وفات یافت، نزد او رفتم و این سخن را به یادش آوردم و بیم آن داشتم که وی انکار کند چنین سخنی به من گفته است. زراره در جواب گفت: من آن را طبق استنباط و نظر خود گفته بودم. [۱۴۹].

از مجموع این بیانات می توان نتیجه گرفت که امام در پیشم پدر عالی مقامش و نیز در نگاه شیعیان، مظهر ایده آل های امامت و تشیع است. گویا سلسله ی امامت، او را همچون ذخیره ای برای ثمر بخشیدن به تلاشهای امام سجاد و امام باقر علیهم السلام در نظر گرفته است. گویا هموست که باید حکومت علوی و نظام تومیدی را بازسازی کند و رستافیز دوباره ی اسلامی را برپا سازد. دو امام پیش از او نخستین مراحل این راه دشوار را پیموده اند و اینک نوبت او است که گام آخر را بردارد. اتفاقاً موقعیت نیز - چنان که اشاره شد - آماده است و امام با استفاده از

اوضاع و احوال مناسب، رسالت سنگین خود را آغاز می کند.

فراز و نشیب های دوره ی امام صادق علیه السلام

از نخستین روز برانگیختگی امام تا لحظه ی بدرود زندگی پرتلاش و پرتمرش ۳۳ سال طول کشید. در این مدت، فراز و نشیبها و تمولات سیاسی و اجتماعی، شرایط زندگی امام و شیعیان را بارها تخریب داد. شاهین ترازوی پیکار، به سود و به زیان جبهه ی تشیع، نوسانها دید. گاه چنان شد که فوشبین ترها پیروزی شیعه را بسی

[صفحه ۵۷]

نزدیک و در دسترس دیدند و متی در آمادگی اوضاع برای قدرت نمایی نظامی مبالغه کردند؛ و گاه چنان شد که افتناق و فشار، مجال تنفس نیز به امام و یاران نزدیکش نمی داد و همه ی آرزوها را بر باد رفته وانمود می کرد ... و امام صادق علیه السلام در همه ی این احوال، همان رهرو و راهبر مصمم و آگاه و نستوهی بود که در میان صدها آیت یأس و آهنگ امید، تنها و تنها به رفتن و راه دراز را هر چه بیشتر طی کردن و مرملة های ناگزیر را پشت سر نهادن، می اندیشد و بس. امام مایه های عشق و

افلاص و ایمانش را در همه حال و در هر زمان و با شیوه ی متناسب، بی دریغ میبذول می داشت و بار سنگین تکلیف الهی را به سر منزل، نزدیک می سافت.

شرح زندگی امام صادق علیه السلام، در هاله ای از ابهام

در این جا لازم است به یکی از تأسّف انگیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق علیه السلام مطرح می شود، اشاره کنیم و آن این است که شرح زندگی امام، به ویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی امیه بود، در هاله ای از ابهام قرار دارد. این زندگی پرمایرا و مادّنه فیز که کشمکشها و فراز و نشیب های آن از لابلای

صدها روایت تاریخی مشاهده می شود، نه در تاریخ و نه در گفتار ممدثان و تذکره نویسان، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و فصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. پژوهشگر باید با تکیه ی بر قرائن و ملامظه ی جریانهای کلی زمان و مقایسه ی هر روایت با اطلاعاتی که درباره ی اشخاص یا حوادث یاد شده در آن، از منابع دیگر می توان به دست آورد، زمان و مکان و فصوصیات مادّنه را کشف کند. شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام، به ویژه در فعالیتهای تشکیلاتی امام و یارانش را در ماهیت این کارها می باید جستجو کرد.

[صفحه ۵۸]

کار پنهانی تشکیلاتی

کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهان کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می ماند و رازداری و کتمان صامبانش نمی گذارد پای نامحرمی بدان جا برسد. هر گاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقایق کار پنهان خود را برملا فوهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و متی فرمانهای فصوصی و تماسهای محرمانه ی سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

بی گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده ی آنان درمی آمد، ما امروز از همه ی رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه جا گسترده و بسیار مرموزانه ی آن مطلع می بودیم.

فصلت تاریخ نویسی

علت دیگر را در فصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم داشته باشد و خاطره ای هم از او ثبت شود، بی شک چنان خواهد بود که جریان ماکم و ظالم، فواسته و گفته و وانمود کرده است. برای مورخ رسمی، غیر از سفنان دل آزار درباره ی محکومان که می باید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد، فیرها و سفنهای بسیاری از ماکمان در دست هست که بی زحمت و نیز بی دغدغه می توان به دست آورد و مزد گرفت و فطر نکرد!

[صفحه ۵۹]

تاریخ نویسی با صبغه ی عباسی

اکنون این مقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری می گذاریم. همه ی تواریخ معروف و معتبری که مدارک و مآخذ بیشترین تمقیقات و گزارشهای بعدی به شمار می آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق علیه السلام نوشته شده است، دارای صبغه ی عباسی است؛ زیرا چنان که می دانیم، حکومت عباسیان تا نیمه ی قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه ی تواریخ معروف قدیمی در دوران قدرت و سلطنت این سلسله ی سفت جان نوشته شده است. و با این حال، نتیجه قابل مدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بفواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام علیه السلام یا هر یک از ائمه ی دیگر شیعه تمصیل و در کتاب فود ثبت کند. این است راز بسیاری از ترمیفها و ابهامها در زندگی امام صادق علیه السلام.

راه آشنایی با زندگی امام صادق علیه السلام

تنها راهی که می تواند ما را با فط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن مضرت را در لابلاهای این ابهامها یافته، به کمک آن چه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن مضرت می شناسیم، فطوط اصلی زندگی نامه ی امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین فصوصیات و دقایق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده ی تاریخی و نیز قرائنی به جز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم در زندگی امام صادق علیه السلام

اشاره

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق علیه السلام را، آن جا که به دیدگاه ویژه ی بحث ما ارتباط می یابد، بدین شرح یافته ام:

[صفحه ۶۰]

۱ - تبیین و تبلیغ مسئله ی امامت

۲ - تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

۳ - وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

تبیین و تبلیغ مسئله ی امامت

بارزترین ویژگی دعوت امامان شیعه

این موضوع را می باید بارزترین فصیصه ی دعوت امامان شیعه دانست. از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در همه ی دوره های امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل می

داده است. این موضوع در قیام فونین مسین بن علی و پس از آن متی در جنبش امام زادگانی مانند زید بن علی نیز مشاهده می شود. دعوت امام صادق علیه السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده است.

مفهوم امامت در فرهنگ اسلام

پیش از ارائه ی مدارک این موضوع، لازم است بدانیم که «امامت» در فرهنگ اسلام دارای چه مفهومی است و دعوت به امامت به چه معنا است. مضمون واقعی «تبلیغ امامت» در صورتی فهمیده خواهد شد که مفهوم «امامت» دانسته شود.

واژه ی امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقات واژه ی امامت - مانند امام و ائمه علیهم السلام - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

[صفحه ۶۱]

و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته ی اصلی اختلاف را مسئله ی رهبری سیاسی امت تشکیل می داده و واژه ی امامت و امام سرنوشت ویژه ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم کم معانی

دیگر تمت الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژیها و مکتبهای مرز بندی شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همه ی این مکتب ها را مسئله ی «امامت» تشکیل می داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسأله، معمولا از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سفنی بود.

مفهوم امامت در مکتب تشیع

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می شد و نظریه آن مکتب درباره ی امام، بدین گونه خلاصه می گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه ی اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه ی رموز و دقایق دین باشد، و باید پاک و معصوم و میرا از هر عیب و نقیصه ی خلقی و فلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد، و باید و باید ... و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می شناسد، نه تنها اداره ی امور

[صفحه ۶۲]

اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تزکیه ی

اخلاقی را نیز از او انتظار می برد؛ و اگر وظایف از او ساخته نمی بود، او را به عنوان «امام بمق» نمی شناسد و به مسن اداره ی سیاسی و قدرت نمایی نظامی و سلمشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران معیارهای بسنده ای به شمار می آمد - قناعت نمی ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می کند و در آن وارد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنها است. با این بیان، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه ای که خود شالوده ریزی کرده، به دست او است. و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین (خلیفه) وی و متحمل بار مسئولیتهای او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر صلی الله علیه

و آله، از آن علی بن ابی طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن فاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

امام باید از طرف خدا تعیین شود

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب رومی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته ی این زمان به درستی بیان کرده اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این

سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این جهت است و

[صفحه ۳۶]

شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

امام، رئیس دولت و ایدئولوگ

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و رومی و فکری شمرده اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره ی سیاسی و اجتماعی جامعه (مساوی رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و رومی و گره گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (مساوی ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و مدیثی آن، زاید به نظر نمی رسد:

مفهوم امامت در روایات

در کتاب «المجه» کافی حدیث مبسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره ی امامت: رشته ی دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت پیامبران، میراث جانشینان، فلاحت فداوندگار و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله. و درباره ی امام: افزایش دهنده ی ثروت عمومی، اجرا کننده ی مقررات و مدود الهی، پاسدار مرزها، امین فدا در میان فلق، شعله ی فروزنده ای بر جایگاهی بلند، صلا دهنده ی راه فدا، مدافع مریم فدا، به فشم آورنده ی منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت بفش مؤمنان ورزیده و کاردان در زمامداری، دانای

[صفحه ۶۴]

کار سیاست، کمر بسته ی فرمان فدا، فیرخواه بندگان فدا، نگاهبان دین فدا ... [۵۰].

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام صراحتاً گفته می شود: همه ی امتیازات و نیز همه ی تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می باشند. [۵۱].

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وجوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده

و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولو الامر» یاد کرده است. [۵۲].

صدها روایت پراکنده در بابهای مختلف از کتابهای گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «اداره ی امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی گذارد که ادعای امامت از طرف ائمه ی اهل بیت، فراتر از رتبت فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق

مکومت نیز هست و دعوت همه جا گستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه ای سیاسی - نظامی برای به دست آوردن مکومت بوده است.

این مطلب که از پیشم دهها مؤلف و محقق روزگاران بعد پوشیده مانده، [۵۳] در عرف مسلمانان معاصر خود آن بزرگواران، در شمار واضع ترین مقایق به شمار

[صفحه ۶۵]

می آمده است؛ تا آن جا که «کمیت» - شاعر نامدار و بسیار هنرمند عرب و یکی از معروف ترین چهره های شیعی و شهید گرایشهای تند علوی خود - در یکی از چندین قصیده ی معروف خود در توصیف ائمه ی اهل بیت، آنان را سیاستمدارانی می داند که برخلاف ماکمان مسلط زمان، سرپرستی و زمامداری انسانها را با چوپانی گوسفندان و چارپایان یکسان نمی سازند. [۵۴].

دعوت امام صادق به امامت

اکنون برمی گردیم به سخن اصلی؛ یعنی این که امام صادق علیه السلام نیز مانند دیگر امامان شیعه، محور برجسته ی دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل می داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطع ترین مدرک، روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق علیه السلام به روشنی و با صراحت تمام نقل می کند.

همان طور که توضیح فواهم

داد، امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله ای از مبارزه می دیده است که می بایست به طور مستقیم و صریح، مکام زمان را نفی کند و فویشتن را به عنوان صامب مق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتا این عمل فقط هنگامی صورت می گیرد که همه ی مرامل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته؛ آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده؛ آمادگی های بالقوه در همه جا احساس شده؛ زمینه های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده؛ لزوم

مکومت مق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بلاافره رهبر تصمیم راسخ فود را برای مبارزه ی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین

[صفحه ۶۶]

به عنوان امام و زمامدار ممق جامعه، کاری عجولانه و بی فایده فواهد بود.

سلسله ی جدایی ناپذیر امامت

نکته ی دیگری که باید توجه قرار گیرد، این است که امام در مواردی به این بسنده نمی کند که امامت را برای فویش اثبات کند؛ بلکه همراه نام فود، نام امامان بمق و اسلاف پیشین فود را نیز یاد می کند و در حقیقت سلسله ی امامت اهل بیت را متصل و جدایی ناپذیر مطرح می سازد. این عمل با توجه به این که تفکر شیعی، همه ی زمامداران نامق گذشته را ممکوم کرده و آنان را «طاغوت» به شمار می آورده، می تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. در واقع امام صادق علیه السلام با این بیان، امامت فود را یک نتیجه ی قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است، می شمارد و آن را از حالت بی سابقه

و بی ریشه و پایه بودن بیرون می آورد و سلسله ی فود را از کانی مطمئن و تردید ناپذیر به پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار متصل می کند. اکنون به نمونه ای چند از پیگونی دعوت امام توجه کنید:

ترسیم منظره ای شگفت آور

جالب ترین روایتی که من در این باب دیده ام، روایت «عمرو بن ابی المقدام» است که منظره ی شگفت آوری را ترسیم می کند: روز نهم ذیمجه (روز عرفه) است. ممشری از فلایق در عرفات برای ادای مراسم فاص آن روز گرد آمده اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای فراسان تا شامل مدیترانه، جمع اند. یک کلمه مرف به جا در اینجا می تواند کار گسترده ترین شبکه ی وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام، فود را به این جمع رسانده

[صفحه ۶۷]

است و پیامی دارد. می گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدایی هر چه بلندتر - با فریادی که باید در همه جا و در همه ی گوشها طنین بیفکند و به وسیله ی شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود - پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام ... و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می شد:

«ایها الناس! ان رسول الله کان الامام ثم کان علی بن ابی طالب، ثم المسن، ثم المسین، ثم علی بن المسین، ثم محمد بن علی، ثم...» [۵۵].

توصیف امامان شیعه

حدیث دیگر از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می کند:

«ما کسانی هستیم که فدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انفال و صفو المال در اختیار ماست.» .

صفوالمال، اموال گزیده ای است که

طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دستهای مستمق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال مخصوب، با پیروزی سلمشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج می شود، مانند دیگر غنائم تقسیم نمی شود تا در اختیار یک نفر قرار گیرد و بدو مشمتی کاذب و توافری دروغین ببخشد؛ بلکه به ماکم اسلامی سپرده می شود و او از آنها در جهت مصالح مسلمانان استفاده می کند. امام در این روایت، خود را

[صفحه ۶۸]

اختیاردار صفوالمال و نیز انفال - که آن نیز مربوط به امام است - معرفی می کند و با این بیان، به روشنی می رساند که امروز ماکم جامعه ی اسلامی، او است و این همه باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش به کار رود.

میراث دار علم و حکومت

امام علیه السلام در مدیثی دیگر، امامان گذشته را یک یک نام می برد و به امامت آنان و این که اطاعت از فرمانشان واجب و متم است، شهادت می دهد و چون به نام خود می رسد، سکوت می کند. شنوندگان سخن امام به فوبی می دانند که پس از امام باقر علیه السلام میراث علم و حکومت در اختیار امام صادق علیه السلام است. و بدین ترتیب، هم مق فرمانروایی خود را مطرح می سازد و هم با لمن استدلال گونه، ارتباط و اتصال خود را به نیای والا مقامش علی بن ابی طالب بیان می کند. [۵۶] در ابواب کتاب «المجه» از کافی و نیز در جلد ۴۷ بمارالانوار از این گونه مدیث که به صرامت یا به کنایه، سخن از ادعای امامت و دعوت

به آن است، فراوان می توان یافت.

مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه ی گسترده ی تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می کند و بودن چنین شبکه ای را مسلم می سازد. این شواهد، پندان فراوان و مدلل است که اگر متی مدیث صریح هم وجود نمی داشت، فدشه ای بر متمیت موضوع وارد نمی آمد.

وجود شبکه ی تبلیغاتی قوی

مطالعه گر زندگی نامه ی ... ائمه علیهم السلام از خود می پرسد: آیا امامان شیعه در

اواخر دوران بنی امیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ در این صورت، پس نشانه های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه به وضوح دیده می شود، چگونه قابل توجیه است؟ این ممل و جوه و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ این همه پرسش از مسائل دینی؟ این دعوت همه جا گستر به تشیع؟ و آنگاه این وجهه و محبوبیت بی نظیر آل علی در بخشهای مهمی از کشور اسلامی؟ و این فیل انبوه ممدثان و راویان فراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمانی و مصری در گرد امام؟ ... کدام دست مقتدر، این همه را به وجود آورده بود؟ آیا می توان تصادف یا پیشامدهای خود به خودی را عامل این پدیده های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم فلاحت اموی بی استثنا در همه جا انجام می گرفت و حتی نام علی بن ابی طالب به عنوان مکتوم ترین چهره ی اسلام، در منابر و فطابه ها یاد می شد، آیا بدون وجود یک

شبکه ی تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی در نقاطی چنان دور دست و ناآشنا، چنین محبوب و پر جاذبه باشند که کسانی ممض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بیمایند و به مجاز و مدینه روی آورند؛ دانش دین را که بنا بر عقیده ی شیعه، همچون سیاست و حکومت است، از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بی صبرانه اقدام به جنبش نظامی - و به زبان روایات، قیام و فروع - را از آنان بخواهند؟ اگر تسلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه علیهم السلام بود، درخواست قیام نظامی چه معنایی می توانست داشته باشد؟

پایندی یاران امام به «تقیه»

ممکن است سؤال شود اگر به راستی چنین شبکه ی تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی در تاریخ نیست و صرامتا ماجرای از آن نقل نشده است؟ پاسخ - همان طور که پیشتر نیز اشاره شد - به طور فاصله آن است که دلیل این بی نشانی را

نفسست در پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی «تقیه» باید جست که هر بیگانه ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این فود نیز معلول عواملی چند است ... اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی رسیدند، بی گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و فاطرات تلف و شیرینی که از فعالیت‌های تبلیغاتی شان داشتند، در سینه ها می ماند و کسی از آن خبر نمی یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی شد.

تبلیغات گسترده برای امامت اهل بیت

با این همه، پندان اندک نیست روایاتی که در آن از تبلیغات گسترده ی شیعی برای امامت اهل بیت، تقریباً به صرامت سفن رفته است. در این باب، بسنده می کنیم به یادآوری مدیثی که می گوید: مردی از اهل کوفه به فراسان رفت و مردم را به «ولایت» جعفر بن محمد دعوت کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند، گروهی سر باز زدند و منکر شدند، و فرقه ای امتیاط کردند و دست نگه داشتند ... تا آن جا که وقتی یکی از آن امتیاط کنندگان گذارش به مدینه می افتد و با امام ملاقات می کند، مضرت به لحنی تعرض آمیز به او می گوید: تو که اهل ورع و امتیاط بودی، چرا

در فلان مکان که فلان عمل هوسبازانه ی فیانت آمیز را انجام

[صفحه ۷۱]

می دادی، امتیاط نکردی؟! ... [۵۷].

چنان که می بینیم، تبلیغ کننده، اهل کوفه است؛ و منطقه ی تبلیغ، فراسان؛ و نام مرد، پنهان؛ و دعوت وی، به ولایت (حکومت) امام صادق علیه السلام؛ و دعوت امتیاط کنندگان، به اطاعت و فرمانبری.

مجادلات کلامی و ادبی

مدرک قابل ملاحظه ی دیگر برای مشخص کردن نقطه نظر ائمه علیهم السلام و شیعه در دعوت و تبلیغ امامت، مبامثات و مجادلاتی است که میان آنان و رقبای سیاسی شان (بنی امیه و بنی عباس) جریان داشته است. این مبامثات که هم به زبان استدلالهای کلامی و مذهبی، و هم به زبانی رساتر و گویاتر - زبان شعر - صورت می گرفته، به روشنی می تواند مسلم سازد که هدف از تبلیغات شیعه در زمینه ی امامت، آن بوده است که مق حکومت را برای امامان اهل بیت اثبات کند. پس دعوت به ولایت اهل بیت، در بارزترین ابعادش، دعوت به مبارزه برای باز گرفتن این مق و بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست ناهلان محسوب می شده است.

دوران امام صادق علیه السلام را به خاطر معاصر بودنش با نهضت و سپس به قدرت رسیدن بنی عباس، می توان از مساس ترین دوره های این گونه مبامثات دانست و اشعار شعرای شیعی و همچنین شعرای عباسی را نمایشگری از نقطه نظر آن مضرت به مساب آورد.

شعرای عباسی با تکیه بر استدلال هایی از نوع استدلال قدرتمندان بی پایه و

[صفحه ۷۲]

همراه با تمکم، بنی عباس را صامبان واقعی این منصب معرفی می کنند در مقابل، شاعران و ستایشگران جناح علوی را مشاهده می کنیم که با زبان و لمن ویژه ی یک جناح مغلوب و فشمگین، مکام غالب - یعنی بنی عباس

- را به فطر جنایات و نامق گزایی هایشان محکوم کرده و مق را متعلق به آل علی و آنان را شایستگان و صامبان حقیقی آن می دانند.

با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر معتقد به یک مسلک، برجسته ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می برده است، طبیعی می نماید که مساب ویژه ای برای اظهارات و سرودهای شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته شود.

نقش ادبیات در قرنهای اول و دوم

نویسنده ی کتاب «العباسیون الاوائل» به درستی نقش مساس و تعیین کننده ی ادبیات را در قرنهای اول و دوم - که روزگار شکوفایی شعر و فطابه ی عربی است - در کتاب خود باز کرده است. وی می نویسد:

«... ادبیات در دلها اثر می گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب می کرد. شاعران و سفنوران به منزله ی روزنامه های آن عصر بودند که هر یک جهت گیری سیاسی ویژه ای را مطرح می سافتند و از آن دفاع می کردند و با زبانی مؤثر و شیوه ای (سا)، دلایلی بر مقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می نمودند و دلایل رقبای خود را مردود می سافتند.» [۵۸].

[صفحه ۷۳]

مثلا از سویی شاعر طرفدار بنی عباس برای اینکه فلافت را حق مشروع این دودمان وانمود کند، آنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می سافت و ادعا می کرد که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله، ملک طبیعی این فاندان است، و چنین استدلال می کرد که چون در ارث، با بودن عموها، نوبت

به دفتر زادگان نمی رسد، پس میراث حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله متعلق به عمویش عباس، و پس از او مق فرزندان عباس است:

انی یكون و لیس ذاک بکائن

لبنی البنات وراثه الاعمام [۵۹].

و یا این گونه که با بودن عمو، نوبت به عموزاده نمی رسد:

فابناء عباس هم يرثونه كف العم

لابن العم فى الأرت قد میت [۶۰].

از سوی دیگر شاعران هوافواه علویان در قصاید خود - که غالباً سرشار از نوعی عاطفه ی شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است - این استدلالها را رد کرده، استدلال های دیگری و گاه از نوع همانها بر مقانیت ادعای ائمه ی شیعه ارائه می نمودند. برای نمونه، اشاره به ماجرای غدیر خم، در قصیده ی معروف سید ممیزی:

من كنت مولاه فهذا له

مولی، فلم یرضوا و لم یقنعوا [۶۱].

پاسخ به استدلال شاعر عباسی در مورد میراث عمو، در قصیده ی جعفر بن عثمانی طائی:

[صفحه ۷۴]

بنت، نصف کامل من مال

ترث، و العم متروک بغیر سهام [۶۲].

اشاره به وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله، در قصیده ی دعبل فزاعی:

اضربهم ارث النبی فاصبموا

یساهم فیهم میتةً و منون [۶۳].

برای کسی که اندک تتبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس و تاریخ قرن دوم هجری کرده باشد، دستیابی به صدها نمونه از این نوع مفاوره و مناظره ی سیاسی به زبان شعر، کار دشواری نیست؛ بلکه می توان گفت شعر و ادب شیعی در دوران ائمه علیهم السلام عمدتاً به استدلال و بحث سیاسی و کلامی می پرداخت و از خیال بافی های رایج در مدیحه های فارسی (روزگار ما اثری در آن نبود).

اثبات حق حکومت

اکنون مهم آن نیست که محتوای آن اشعار استدلالی - که هر یک از

دو طرف بر مقانیت مدعی خود اقامه کرده است - تا چه پایه محکم و قابل استناد است؛ مهم، توجه به این نکته است که این دو جناح متخاصم که جبهه بندی سیاسی اعتقادی بزرگ و عامی را در سطح وسیع جامعه ی آن روز مشخص می سازند، چه می گویند و چه ادعا می کنند و هر یک چه حقی را برای خود قائلند.

همان طور که به روشنی دیده می شود، هر یک از این دو جناح می کوشد تا حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کند. این حق، همان حکومت است. میراث پیامبر صلی الله علیه و آله که در این دو دسته شعر به آن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر، آن را متعلق به دودمان مورد علاقه ی خود - علوی یا عباسی - دانسته، چیزی جز

[صفحه ۷۵]

ولایت و زمامداری مسلمانان نیست. بی گمان نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از دو تیره ی علوی و عباسی از مواریت معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دانش، زهد، فصلت‌های برجسته و ... برخوردارند؛ اینها هیچ کدام مقل نیستند که نزاع بر سر آن را مسئله ی اولویت در ارث مل کند. هیچگاه دو نفر برای این که ثابت کنند دانش یا زهد کسی را به ارث برده اند، به فویشاوندی نزدیک تر با وی استدلال نمی کنند. این گونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک شئی ، یا یک مق باشد؛ چنان که دیدیم شعرای زمان امام صادق علیه السلام - مانند سید ممیری و جعفر بن عثمان و کمیت - با مطرح سافتن مسئله ی امامت در اشعار

فود و پاسفگویی به شاعران دیگری که در همین مسئله از عباسیان دفاع می کردند، به فوبی نشان می دهند که امام صادق علیه السلام و شیعیان - یعنی عناصر وابسته به آن مضرت - دست اندرکار تبلیغات همه جانبه و گسترده ای در جهت باز یافتن و باز گرفتن قدرت سیاسی و راندن رقبای نامالح فود از صمنه ی سیاست بوده اند. در اشعار بلیغ و بسیار هنرمندانه ی شعرای علوی - از قبیل کمیت، دعبل، فرزدق و بسیار شاعران بزرگ دیگر - شواهد فراوانی بر این سفن می توان یافت. آنچه یاد شد، می تواند نمونه ی روشنگری از آن همه باشد.

نامه ی محمد بن عبدالله مسینی به منصور

پیش از آنکه این بفش را به پایان برم، بی مناسبت نمی دانم نوع دیگری از این گونه استدلال را که در قلمروی غیر از شعر مطرح شده است و می تواند نشانی از گستردگی دایره ی این مدعا در میان گروههای متفصم آن دوره باشد، ارائه دهم.

نمونه ی مورد نظر، نامه ای است از محمد بن عبدالله مسینی - معروف به «صامب نفس زکیه» - به منصور عباسی. می دانیم که محمد یکی از معروف ترین

[صفحه ۷۶]

شفصیتهای بیت علوی بود که یک جنبش نظامی ضد رژیم عباسی را در طلیعه های حکومت این سلسله رهبری می کرد. طبق معمول آن روزگار، نامه های امتحان آمیز طرفین یک مفاصمه، متی در مرحله ی درگیری نظامی، نقش مهمی در پیشبرد هدفهای آنان ایفا می کرد. این نامه ها که به سرعت در سطح مردم معمولی نیز پخش می شد و همه از مضامین آن مطلع می گشتند، تأثیر قابل ملاحظه ای در جلب حمایت و توجه توده ی مردم به سوی یک جناح و تقویت رومیه ی وابستگان به آن جناح

باقی می گذاشت و بدین جهت معمولاً ماوی مردم پسندترین و قابل قبول ترین استدلال های طرفین می بود. در یکی از نامه هایی که محمد به منصور عباسی نوشته، به روشنی این سخن که فاندان علوی مدعایی جز حکومت نداشته و آن را حق خود می دانسته و با دعوت مردم به امامت خود، در واقع آنان را به مبارزه ی علیه رژیم ماکم فرا می خوانده اند، اثبات می شود. عبارت مورد نظر در این نامه چنین است: «و ان ابانا علیا کان الوصی و کان الامام، فکیف ورثتم ولایتة و ولده میاه». [۶۴].

به نظر می رسد که این استدلال برای رد استدلال رایج بنی عباس در نامه آورده شده است. آنان فلافت و امامت را میراثی می دانستند که از طریق عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسیده است و با همین استدلال ناموجه ذهن مردم را برای قبول حکومت عناصری که جز فویشاوندی با رسول خدا هیچ امتیازی نداشتند، آماده می ساختند و محمد با این بیان روشن و منطقی، راه استدلال را

[صفحه ۷۷]

بر رقبای خود می بندد. در این بیان، اولاً تعبیر امام و مفهوم مورد استعمال آن، و ثانیاً داعیه ی محمد - که به هر حال یکی از عناصر مبرز بیت علوی است - به روشنی مشاهده می شود.

تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

وسیع ترین موزه ی علمی و فقهی

این نیز یک فط روشن در زندگی امام صادق علیه السلام است؛ به شکلی متمایزتر و صریح تر و صمیمی تر از آنچه در زندگی دیگر امامان می توان دید؛ تا آن جا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آن جا که همه ی کسانی که فعالیت سیاسی

امام را نادیده گرفته اند، بر این سخن همداستانند که امام صادق علیه السلام وسیع ترین - یا یکی از وسیع ترین - موزه های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است. در این میان، چیزی که از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعوضانه ی این عمل و ما اکنون به آن می پردازیم.

خلیفه، متکفل امور سیاسی و دینی مردم

مقدمتا باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه ی دستگاههای دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی - مذهبی است. نام و لقب «خلیفه» برای امام اسلامی، نشان دهنده ی همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر، آورنده ی یک دین و آموزنده ی اخلاق و البته در عین حال امام و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز

[صفحه ۷۸]

سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست.

ضعف آگاهیهای دینی دستگاه حکومت

این حقیقت مسلم موجب شد که پس از نخستین سلسله ی خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی بسیار کم نصیب و گاه به کلی بی نصیب بودند، درصدد برآیند که این کمبود را به وسیله ی رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الما فقهها و مفسران و ممدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند.

فایده ی دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدار ستم پیشه و مستبد، به سهولت می توانستند امکام دین را به اقتضای مصالح تخریب و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد - که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست - مکم فدا را به خاطر فدایگان دگرگون سازند.

کتاب نویسان و مورخان قرنهای پیشین، نمونه های و ممنت انگیزی از جعل مدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده اند که در یکی از

بفشهای آینده، به مناسبت، به گوشه ای از آنها اشاره خواهیم کرد. این کار که در روزگار های نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و مدیث داشت، کم کم شکل فتوا نیز یافته بود؛ و لذا در اواخر دوران بنی امیه و اوایل بنی عباس فقهای بسیاری بودند که با استفاده از شیوه های بدعت آمیز همچون قیاس و استمسان، امکام اسلامی را طبق نظر خود - که در واقع غالباً نظر قدرتمندان ماکم بود - صادر می کردند. عیناً همین عمل درباره ی تفسیر قرآن نیز انجام می گرفت. تفسیر قرآن طبق رأی و نظر مفسر، از جمله

[صفحه ۷۹]

کارهایی بود که می توانست به آسانی مکم فدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر فواسته است - که او نیز اکثراً همان را می فواست که ماکم فواسته بود - معتقد کند.

دو جریان کلی در فقه و مدیث و تفسیر

بدین گونه بود که از قدیم ترین ادوار اسلامی، فقه و مدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد: یکی جریان وابسته به دستگاه حکومتهای غاصب، که در موارد بسیاری حقیقت ها را فدای مصلحت های آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناپیزی، مکم فدا را ترمیف می کردند؛ و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین امکام درست الهی مقدم نمی سافت و قهرا در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاقت مزدورش قرا می گرفت؛ و از آن رو در غالب اوقات، شکل قاپاق و غیررسمی داشت.

معارضه ی علمی امام صادق

با این آگاهی، به وضوح می توان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی (روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک افتلاف عقیده ی دینی ساده نبود؛ بلکه در عین حال دو مضمون متعارضانه را نیز با خود حمل می کرد: نفست و مهم تر، اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره ی امور فکری مردم - یعنی در واقع، عدم صلاحیت اش برای تصدی مقام خلافت - و دیگر، مشخص ساختن موارد تمریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تمکم و فواست قدرتهای ماکم است. امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف

[صفحه ۸۰]

اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه ای غیر از شیوه ی عالمان وابسته به حکومت، عملاً به معارضه ی با آن دستگاه برافاسته بود. آن مضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقهات رسمی را که یک ضلع مهم حکومت فلما به شمار می آمد، تفتنه می کرد

۹

دستگاه حکومت را از بعد مذهبی اش تهدیدست می ساخت.

تهدیدها و فشارهای منصور

در اینکه دستگاه حکومت بنی امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضه آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق علیه السلام توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست؛ ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی عباس و مخصوصاً منصور که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و به خاطر این که سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود، از نکته های دقیق در زمینه ی مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه ی غیرمستقیم توجه می داشته اند.

تهدیدها و فشارها و سفتگیری های ناممدود منصور نسبت به فعالیتهای آموزشی و فقهی امام که در بسی روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله ناشی از همین توجه و احساس بوده است؛ و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گرد آوردن فقهای معروف مجاز و عراق در مقر حکومت فود - که باز مضمون چندین روایت تاریخی است - از احساس همین نیاز نشأت می گرفته است.

بی نصیبی فلما از دانش دینی

در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، بهره گیری از عامل «بی نصیبی فلما از دانش» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق

[صفحه ۸۱]

حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می شود؛ یعنی اینکه امام همان مضمون متعوضانه ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحا نیز در میان می گذارده است.

در مدیثی از آن مضرت چنین نقل شده است:

«نمن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالتهم»؛ [۶۵] ماییم کسانی که فدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است؛ در حالی که

شما از کسانی تبعیت می کنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد فدا معذور نیستند.

یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران ناهل، دچار انصراف گشته و به راهی جز راه فدا رفته اند، نمی توانند در پیشگاه فدا به این عذر متوسل شوند که: ما به تشفیص فود راه فطا را نیپمودیم؛ این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما

را به این راه گشاندند. زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، فود، کاری فلاف بوده است؛ پس نمی تواند کارهای فلاف بعدی را تومیه کند. [۶۶].

امامت، رهبری سیاسی و فکری

این مفهوم که رهبری سیاسی در جامعه ی انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است و لزوماً با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان

[صفحه ۸۲]

قبل و بعد از امام صادق علیه السلام نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی از قول جد بزرگوارش امام ممدباقر علیه السلام «سلاح» را در سلسله ی امامت به «تابوت» در میان اقوام گذشته ی بنی اسرائیل همانند می کند: «سلاح در میان ما همچون تابوت است در میان بنی اسرائیل، که نزد هر کس بود، نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما نیز سلاح نزد هر کس باشد، رهبری و زعامت متعلق به او است.» (توجه شود به شکل نمادین و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر). راوی آنگاه می پرسد: «فیکون السلاح مزیلاً للعلم؟»؛ یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟ [۶۷] و امام در پاسخ می گوید: نه. [۶۸] یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و

دانش را با هم دارا باشد.

پس امام از سویی شرط امامت را دانش دین و فهم درست قرآن می داند، و از سوی دیگر با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون فود و تعلیم دین به شیوه ای مخصوص - که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه فلافت است - عملاً دین شناسی فود و دین شناسی دستگاه فلافت را - با تمامی علمای وابسته و نام و نشاندارش - اثبات می کند و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام، به مبارزه ی فود بعدی تازه می بفتد.

[صفحه ۸۳]

ممدودیت‌های منصور برای امام صادق

همان طور که قبلاً اشاره شد، نخستین مکرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چم و فمهای کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعوضانه ی این درس و بحث و حدیث و تفسیر را پیش از اسلاف اموی خود درک می کردند. گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای رذالت آمیزش با امام صادق علیه السلام، مدتها آن مضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان، و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن مضرت منع کرد؛ تا آنجا که به نقل از «مفضل بن عمر» - چهره ی درفشان و معروف شیعی - هر گاه مسئله ای در باب زناشویی و طلاق و امثال اینها برای کسی پیش می

آمد، به آسانی نمی توانست به پاسخ آن مضرت دست یابد. [۶۹].

وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

تشکیلات پنهان تمت فرمان ائمه

اندکی پیش از این اشاره شد که امام صادق علیه السلام در اواخر دوران بنی امیه، شبکه ی تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه ی امامت آل علی و تبیین درست مسئله ی امامت بود، رهبری می کرد؛ شبکه ای که در بسیاری از نقاط دوردست کشور مسلمان، به ویژه در نواحی عراق عرب و فراسان، فعالیت‌های چشمگیر و ثمربخشی درباره ی مسئله ی امامت عهده دار بود؛ ولی این تنها یک روی مسئله و بخش ناپیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه ی زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و نیز

[صفحه ۸۴]

دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول ترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه ی پر ماجرا است.

همان طور که قبلا گفتیم، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی توان و نمی باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتاً به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد. انتظار محقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن مضرت یا یکی از یارانش در آن باره چیزی پرسید، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بفواند. این، فاصیت همیشگی کار مخفی است. البته از کاوشگر تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام هم نمی توان انتظار داشت که بدون مدرک و دلیل قانع کننده ای وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد. باید در پی قرائن و شواهد و بطون

مواد ظاهراً ساده ای بود که اگر چه نظر بیننده ی عادی را جلب نمی کند، ولی با دقت و تأمل، فیر از جریانهای پنهانی بسیاری می دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تمت فرمان ائمه علیهم السلام تقریباً مسلم می گردد.

منظور از تشکیلات پنهان چیست

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک مزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن - یعنی مجموعه ای از کارهای منظم و فرماندهی های منطقه ای و شهری و غیره - نبوده و نمی تواند باشد. تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام می داده و میان خود نوعی روابط و نیز

این جمع در زمان علی علیه السلام - یعنی در فاصله ی بیست و پنج سال میان سقیفه و فلات - همان فواص صمابه ای بودند که علی (ع) تظاهرات مق به جانب و عامه پسند دستگاه فلات، معتقد بودند که حکومت، مق برترین و فداکار ترین مسلمان - یعنی علی بن ابی طالب - است و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان فلات و نیز وفاداری خود را به امام صریحا اعلام کردند. بعدها نیز با این که طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و متی همکاری با خلفای نخستین وادار می ساخت، آنان در روند

معمولی و عادی جامعه ی اسلامی قرار گرفتند؛ لیکن هیچگاه رأی و نظر و تشفیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی باقی ماندند؛ و به همین علت بود که بمق، نام «شیعه ی علی» یافتند و به این جهت گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره های معروف و افتخار آمیزی همچون سلمان، ابوذر، ابی بن کعب، مقداد، عمار، مذیفه و ... در این شمارند.

شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز

شواهد تاریخی تایید می کند که این جمع، اندیشه ی شیعی - یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثابه ی پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی - را همواره به شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می داده و تدریجا بر جمع خود می افزوده اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله ی مقدمه ای واجب محسوب می شده است.

پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۳۵ به حکومت رسید، تنها کسانی که

[صفحه ۸۶]

به معیارهای شیعی در زمینه ی حکومت و امامت اذعان داشته و امام را براساس آن معیارها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه؛ یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیرمستقیم امام در دوران بیست و چند ساله ی گذشته بودند. دیگران - یعنی اکثر مردم - هر چند در موزه ی (رهبری امام می زیستند و عملا در جهت تفکر شیعی گام بر می داشتند، اما از آن وابستگی فکری و رومی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی درآورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دو گونه‌گی در میان طرفداران امام است که برفورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن مضرت؛ کسانی مانند عمار و مالک اشتر و مجر بن عدی و سهل بن منیف و قیس

بن سعد، و کسان دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص تومیه و تفسیر می شود.

باید قبول کرد که اگر هم به راستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار انجام گرفته، طرح و زمینه ی آن از مدتها پیش از آن در سفنی از امام علی بن ابی طالب خطاب به یاران نزدیکش پیش بینی و پیشگویی شده است.

استراتژی امام مسن برای پذیرش صلح

پس از حادثه ی صلح امام مسن علیه السلام اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت، گسترش اندیشه ی شیعی و سر و سامان دادن به این جمع پیوسته و فویشاوند بود که اکنون بر اثر سلطه ی ظالمانه ی سلطان اموی و فشاری که بر آن وارد می آمد، می توانست از تمرک و دینامیسم بیشتری برخوردار باشد. و همواره چنین است که افتناق و فشار به جای آنکه عامل گسیفتگی نیروهای منسجم تحت فشار باشد، موجب هر چه پیوسته تر و راسخ تر و گسترده تر شدن آنها است.

[صفحه ۸۷]

جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی، مراسم آنان از گزند توطئه های بی امان ضد شیعی دستگاه اموی، گستردن تفکر اصیل اسلامی در دایره ای ممدود ولی پر عمق، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان، انتظار فرصتی مناسب و سرانجام، قیام و اقدامی بجا و به موقع که نظام جاهلی بنی امیه را منفجر ساخته، دوباره نظام اسلامی و علوی را جایگزین آن کند؛ این بود استراتژی امام مسن علیه السلام و آفرین علتی که پذیرش صلح را برای آن مضرت اجتناب ناپذیر می ساخت.

نخستین سنگ بنای تشکیلات شیعه

گویا به همین جهت بود که پس از حادثه ی صلح وقتی جمعی از شیعیان به سرکردگی مسیب بن نمیه و سلیمان بن صرد فزاعی به مدینه - که امام تازه از کوفه بدان جا بازگشته و آن شهر را مجددا پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود - نزد آن مضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح ساختند، امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد خود به فلوت خواند و با بیاناتی که به

هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست، آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت و آنان هنگامی که نزد یاران و همسفران خود بازگشتند، به سفنی کوتاه و سربسته همانندند که موضوع قیام نظامی منتفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند.

با توجه به این قرائن است که مسین - مورخ هوشیار معاصر عرب - معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره ی معروف شیعی با امام مسن علیه السلام دیدار و مذاکره کردند.

[صفحه ۸۸]

فرمان ایجاد تشکل و سازماندهی

«آنگاه که مرا از دست داده باشید، بسا چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید. بی عدالتی، دشمنی، انحصارطلبی، سبک شمردن حق خدا و بیمناکی بر جان؛ ... هنگامی که چنین شود، باید فویشتن را به طور جمعی به وسیله ی پیوندی فدایی محافظت کنید و به پراکندگی دچار نشوید. مقاومت و نماز (یاد خدا) و تقیه (پنهان کاری) را پیشه سازید و بدانید که خداوند هر لحظه به رنگی در آمدن را از بندگانش مبعوض می دارد. از حق و اهل مگذرید؛ زیرا هر آن کس که دیگری را به جای ما انتصاب کند، دنیا را از دست فواید داد و گنهگار از این جهان رفت بر فواید بست.» [۷۰].

این سخن که آشکارا ترسیمی از مهم ترین نابسامانیهای دوران اموی و فرمانی دایر بر تشکل و سازماندهی و هماهنگی است، در شمار جالب ترین اسناد مربوط به مزب شیعه است؛ و همین طرح است که در دیدار امام مسن علیه السلام و دو نفر از زبده ترین شیعیان، شکل عملی و عینی

می یابد.

بی گمان همه ی پیروان و شیعیان از این نقشه ی بسیار هوشمندانه مطلع نبودند. راز اعتراضها و ایرادهایی هم که از سوی دوستان بر آن حضرت وارد می آمد، همین بود؛ ولی پاسخی که گویا کرارا به این مضمون: «چه معلوم است؟ شاید این برای شما آزمونی باشد و (برای دشمن شما) بهره ای زوال پذیر...» [۷۱] از آن حضرت شنیده می شد، اشارتی پنهان به همین سیاست و تدبیر داشت.

[صفحه ۸۹]

رشد اندیشه ی شیعی و افزایش آمار شیعیان

در طول حکومت جبارانه ی بیست ساله ی معاویه، با شرح دردآوری که مورخان از پیگونگی تبلیغات ضد علوی او در همه ی نوامی کشور نوشته اند - تا آنجا که لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام، سنتی رایج و متداول گشته بود - و با مشهود نبودن فعالیت نمایان و بارزی از سوی امام مسن و امام مسین علیهما السلام تنها وجود چنین پیوستگی و تشکلی بود که به رشد اندیشه ی شیعی و افزایش آمار شیعیان در سراسر مجاز و عراق امکان می داد.

بیست سال پس از صلح مسن

بیست سال پس از واقعه ی صلح، نگاهی به عرصه ی فکری این مناطق بیفتنیم. در کوفه، رجال شیعه، نام آور ترین و معروف ترین چهره های با شرفیت اند. در مکه و مدینه و حتی در برخی از نوامی دوردست هم شیعیان مانند ملکه های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع اند. وقتی پس از چند سال یکی از سران شیعه (مجر بن عدی) به قتل می رسد، در نقاطی چند از کشور، علی رغم افتناق شدید، فریاد اعتراض بلند می شود و شرفیت معروفی در فراسان به دنبال اعتراض فشم آلودی، از شدت

اندوه جان می سپرد. [۷۲] پس از مرگ معاویه، هزاران نفر به امام مسین علیه السلام نامه می نویسند و آن مضرت را برای قیام به کوفه دعوت می کنند. پس از شهادت امام، دهها هزار نفر به گروه انتقام گیران می پیوندند و در واقعه ی «توابین» یا در سلک سپاه مختار و ابراهیم مالک، بر ضد حکومت اموی می شورند.

[صفحه ۹۰]

نگرنده ی تاریخ اسلام از خود می پرسد: آیا رواج تفکر و گرایشهای شیعی تا این اندازه جز در سایه ی یک فعالیت مساب شده ی تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان

متمد یکدل و یک جهت - یعنی از سوی همان تشکیلاتی که امام مسین علیه السلام تولد آن را بلافاصله پس از صلح امام مسن علیه السلام مدس زده است - ممکن و معقول است؟ بی شک پاسخ، منفی است. تبلیغات مساب شده ی دستگاه مسلط اموی را که به وسیله ی صدها قاضی و قاری و فطیب و والی اداره می شد، جز با تبلیغات مساب شده ی دیگری که از طرف یک جمع پیوسته و یک جهت و البته پنهان اداره شود، نمی توان پاسخ گفت و متی در مواردی فتنی کرد.

رشد فعالیتهای سازمان یافته

در نزدیکیهای مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیشتر و آهنگ آن شتابنده تر بود؛ تا آنجا که فرماندار مدینه بر سر گزارشی که از فعالیتهای امام به دست آورده بود، به معاویه نوشت: «اما بعد. عمر بن عثمان [امامور مربوطه] گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناسان مجاز نزد مسین رفت و آمد می کنند و گمان قیام او هست. من در این باره تفحص کردم و خبر یافتم که وی [مسین] هم اکنون قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد. نظر و فرمان خود را بنویس ...» [۷۳].

پس از واقعه ی کربلا و شهادت امام فعالیت سازمان یافته ی شیعیان در عراق، به مراتب منظم تر و پرتمرک تر شده بود؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه - که بسیاری از آنان در برابر ضربه ی دستگاه فلافت غافل گیر شده و نتوانسته

بودند خود به صمنه ی پیکار عاشورا برساند - آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسف و درد ایشان بدان رنگ و جلا می داد.

طبری، مورخ معروف قرن می نویسد:

«آن گروه [شیعه] پیوسته مشغول بودند

به جمع آوری سلاح و تهیه آمادگی های جنگی و دعوت پنهانی مردم - چه شیعه و چه غیرشیعه - به خونخواهی مسین. پس گروه از پی گروه به دعوت آنان پاسخ می دادند و به آنان می پیوستند و کار بر این شیوه بود تا یزید بن معاویه بمرد.» [۷۴].

مؤلف جهاد الشیعه [۷۵] به درستی اظهار نظر می کند که

«جمعیت شیعه پس از شهادت مسین همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن، یکپارچگی می داد و دارای گردآمدهای رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر گشت و گروه توابعین نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود.» [۷۶].

ابتکار عمل در دست شیعیان

چنان که از مطالعه ی حوادث تاریخی و نیز از نظرات این مورخان فهمیده می شود، در حوادث زمان معاویه و همچنین رخدادهای پس از شهادت امام مسین علیه السلام، تنها ابتکار عمل و طرایی و رهبری این حوادث، مربوط به شیعیان و در دست آنان بود؛ وگرنه بسیار بودند کسانی از مردم معمولی که به فاطر انگیزه های انسانی یا نارضایی از دستگاه حکومت اموی و یا انگیزه ها و علل دیگر، عملاً با شیعیان همگام گشته و به همراه آنان در میدانهای پیکار یا در اقدام هایی که

[صفحه ۹۲]

دارای صبغه ی شیعی بود، شرکت می کردند. بنابراین نباید تصور کرد همه ی کسانی که در ماجراهای گوناگون آن بخش از تاریخ شرکت جسته و در آن نقشی فعال یا عادی داشته اند، در شمار شیعیان - یعنی تشکیلات منظم و مساب شده ی ائمه علیهم السلام - بوده اند.

هراس افکنی در دل سران رژیم خلافت

نکته ای که با توضیح بالا می فوایم بر آن تأکید کنم، این است که تا روزگار مورد بحث - یعنی پس از شهادت امام مسین علیه السلام - نام و اصطلاح شیعه مانند دوران امیرالمؤمنین علیه السلام فقط بر کسانی اطلاق می شد که از نظر اندیشه و عمل، با امام راستین دارای رابطه ی مستمک و مشخص بودند. همین جمع بودند که پس از صلح امام مسن علیه السلام به فرمان آن حضرت تشکیلات پیوسته شیعی را به وجود آوردند و همین ها بودند که با تبلیغات دامنه دار و عمیق خود، کسانی را به درون مرز آن تشکیلات درآورده و کسان بیشتری را که از لحاظ اندیشه و ایدئولوژی، همپا و همانند آنان نبودند، به ماجراهای شیعی کشانیده بودند. بی گمان روایتی که در اوایل این گفتار از امام

صادق علیه السلام نقل کردیم - که جمع مؤمنان پس از حادثه ی عاشورا را به سه یا پنج نفر محدود می کرد - ناظر به کسانی از این دسته است؛ یعنی شیعیان و پیروان استوار ائمه علیهم السلام؛ کسانی که در حرکت و سیر تکامل پوی انقلاب علوی و هاشمی دارای نقشی آگاهانه و تعیین کننده بودند.

بر اثر تلاش پنهانی و ظاهرا آرام امام سجاد علیه السلام، این جمع، عناصر بالقوه ی خود را بازیافت و جذب کرد و گسترش داد و همان طور که امام صادق علیه السلام در روایتی که هم اکنون بدان اشارت رفت، بیان فرموده، مردم پیوستند و فرزونی گرفتند، و فوایم دید که در دوران امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام همواره همین

[صفحه ۹۳]

جمع بود که مرکبات شبهه انگیزش سران رژیم فلافت را به هراس می افکند و گاه به عکس العملهای فشنونت آمیز برمی انگیزت.

شیعه، نامی برای مذهب امامت

در عبارتی کوتاه، نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه علیهم السلام بر کسی اطلاق نمی شد که فقط محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشته باشد یا صرفاً به مقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد - هر چند در موزه ی فعالیت و مرکتی که مرکز و محور آن، امام بود، شرکت نداشته باشد - بلکه به جز اینها، شیعه بودن یک شرط اساسی و متممی داشت و آن عبارت بود از پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت باز یافتن مق غصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی در

سطوح مختلف فکری، سیاسی و امیانا نظامی انجام می گرفت. این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه «ولایت» نامیده می شود. در واقع، شیعه نامی بود برای مذهب امامت؛ مزی که به رهبری امام به فعالیتهای معینی سرگرم بود و همچون همه ی مزیها و سازمانهای معترض در دوران افتناق، با استتار و تقیه می زیست. این، چکیده و عصاره ی نگاهی دقیق به زندگی ائمه علیهم السلام و به ویژه امام صادق علیه السلام است. همان طور که قبلاً گفتیم، این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلایل صریح نشست؛ چرا که هرگز بر سر در یک فانه ی پنهان نباید و نمی توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند: «این یک فانه ی پنهان است.»؛ اگر چه نمی توان هم بدون قرائن متممیت بخش، وجود آن را مسلم دانست. پس شایسته آن است که به جستجوی قرائن و شواهد و اشارات برفیزیم.

[صفحه ۹۴]

باب، وکیل، صامب سر

از تعبیرات بسیار پر معنایی که در روایت مربوط به زندگی ائمه علیهم السلام یا در سخن مؤلفان قرنهای نخستین، نظر بیننده ی دقیق را جلب می کند، تعبیر «باب» و «وکیل» و «صامب سر» است. به جز روایات، ممدتان بزرگ شیعه نیز با تتبع و بررسی

فستگی ناپذیری که در روایات گزارشگر زندگی امامان داشته اند، کسانی از یاران ائمه علیهم السلام را با عنوان «صامب سر» یا «باب» یا «وکیل» معرفی کرده اند. ابن شهر آشوب، ممدث و رجال برجسته ی شیعه در شرح مال چند نفر از امامان، کسی را به عنوان «باب» آن امام معرفی می کند؛ مثلا در اموال امام سجاد علیه السلام: «و کان بابه یمیی بن ام طویل»، و

در شرح مال امام باقر علیه السلام: «و کان بابه جابر بن یزید الجعفی»، و در شرح مال امام صادق علیه السلام: «و کان بابه محمد بن سنان». در رجال کثی درباره ی زراره و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر، تعبیر «مستودع سری» (امانتدار راز من)، و در کتب حدیث درباره ی معلی بن فنیس تعبیر «وکیل» از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است. هر کدام از این تعبیرها هم که از امام نقل نشده و گفته ی مؤلفان قدیمی شیعه باشد، بی شک محصول تتبعی وسیع در زندگی ائمه علیهم السلام و نتیجه ی استنباطی است که فصوصیات آن را وی به دست داده است. به هر حال انتخاب این تعبیرهای پر معنی، حاکی از فصوصیات جالب و مهم در زندگی ائمه علیهم السلام است.

این سه تعبیر: «در» «کارگزار» و «رازدار» برای هر کس که در این کلمه ها اندکی دقت به فرج دهد، نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیت‌های ظاهری ائمه علیهم السلام و یا در بطن همین فعالیتها وجود داشته است. فوب است اندکی به تأمل در این سه تعبیر پردازیم:

[صفحه ۹۵]

راز در زندگی امامان چیست؟

تا کسی «راز» ی نداشته باشد، «رازدار» ی هم ندارد. این راز در زندگی امامان شیعه چیست؟ این چیست که همه ی یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تامل آن نیست و فقط کسانی محدود و انگشت شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تامل آن نایل آمده اند، شرف «رازداری» یافته اند؟ در زبان معمولی شیعیان روزگاران اخیر که همه چیز را از دور می نگرند، این راز «امامت» است. ولی راز امامت چیست؟ آیا اسرار غیبی و ماوراء الطبیعی است؟ تمکن و قدرت

بر کارهای فارق العاده و آوردن معجزه ها و آگاهی از غیب است؟

من بی آنکه در امکان چنین قدرتمندی ها و آگاهی ها از انسانهایی چنان والا و ممتشم، چیزی بر خلاف فرد و دانش بیابم، و بی آنکه این مدعا را با شناختی که از انسان و جهان در جهان بینی اسلام به دست می آید، منافی بدانم، این را نمی پذیرم که «راز امام» در چنین مسائل ماوراء الطبیعی فاصله شود.

چرا امام به یاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی، چندان توصیه و تأکید کند که در کتب حدیث شیعه، بابی با عنوان «باب الکتمان» [۷۷] پدید آید؟ این راز باید چیزی باشد که در صورت برملا شدنش، جمع شیعه و خود امام را فطری بزرگ تهدید کند و آن، چیزی غیر از امور غیبی و ماوراء الطبیعی است. آیا مربوط به معارف شیعی است؟ تفسیری که شیعه از اسلام می کند و نظر خاصی که در فقه و امامت شرع ارائه می دهد؟

در اینکه این معارف در دوران افتتاق اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود، با همه کس مطرح نگردد و ناهلان را به آن راهی نباشد، مرفی

[صفحه ۹۶]

نیست؛ ولی با این همه، این را نمی توان «راز» امام دانست. این معارف با همه ی اختصاصی بودن، در صدها موزه ی حدیث و فقه در چندین شهر بزرگ کشور مسلمان آن روز مطرح بود و شیعیان آن را برای یکدیگر نقل و شرح و تفسیر می کردند و همچون وظیفه ای در آموختن آن به یکدیگر می کوشیدند. به سنی دیگر، این معارف، اختصاصی بود؛ ولی راز امام نبود.

اختصاصی، یعنی این که رواج و رونق آن محدود

به جمع شیعه است و غیرشیعه فقط در شرایطی خاص می تواند بدان دست یابد؛ ولی چنین نبود که تعداد انگشت شماری از یاران و صحابه ی امام آن را بدانند و دیگران نه تنها از آن مطلع نباشند، که راهی هم به آن نداشته باشند، و شیعیان خاص مق نداشته باشند آن را به ایشان بگویند.

رازهای ناگشودنی تشکیلات

مسائل و مطالبی پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام وجود دارد. یک جمع که با هدفی انقلابی و با ایدئولوژی راهنما، در میدان مبارزه ی سیاسی و فکری گام می نهد، دارای اسراری است. تاکتیکهای پیش بینی شده، زمان و مکان اقدامهای بزرگ، نام و نشان و تکلیف مهره های مؤثر، منابع مؤثر مالی، فبرها و گزارشها از پاره ای حوادث و وقایع مهم ... اینها و مطالبی از این قبیل، رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شفص رهبر، برای کس دیگری دانستنی نیست. ای بسا پس از زمانی کوتاه یا دراز، همه ی این مطالب افشاء شود؛ ولی تا پیش از زمانی معین، فقط افراد معینی که سر و کار این راز با آنها است، می توانند آن را بدانند؛ و این ها همان «رازداران» یا «امانتداران راز» هستند. بازگو

[صفحه ۹۷]

کردن این رازها به دوستان و شیعیان، در مکه راهگشایی دشمنان به سوی آنها است؛ و این خطایی بزرگ و فسارت بفش است؛ خطایی که گاه عاقبت به انهدام یک جمع منتهی می شود. کسی که «سر امام» را برملا کند، در عمل، کار یک دشمن را کرده است. پس به آسانی می توان معنی و وجه این سخن امام را دانست که «آنکه با ما به پیکار برمی فیزد، بر ما

گرانبار تر نیست از آنکه راز ما را افشاء می کند.» [۷۸].

باب، واسطه ی میان امام و شیعیان

در ارتباطات بسیار پنهانی امام با شیعه، گاه لازم است اسرار تشکیلاتی، غیرمستقیم و به وسیله ی «واسطه ها» میان امام و شیعیان مبادله شود؛ این یک تدبیر کاملا معقول است. هنگامی که چشمها و گوشهای بیگانه با ولعی هر چه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با امام اند - در موسم حج، در زیارت مدینه، در رفت و آمد کاروانها از شهرهای دوردست ... - هرگونه

رابطه ای میان امام و افراد، اگر به وسیله ی جاسوسان فلیفه کشف شود، می تواند سرنگ دنباله داری به سوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع، امام، خود نیز افراد را به ملایمت و گاه به عتاب، از خود دور می سافته است. به سفیان ثوری می گوید: «تو مورد تعقیب دستگاهی، و پیرامون ما جاسوسان فلیفه، هستند. تو را طرد نمی کنم، ولی از نزد ما برو.» [۷۹].

برای کسی از شیعیان نش که در راه به او بر خورد کرده و از روی تقیه، روی از او

[صفحه ۹۸]

برگردانیده، از فدا طلب زحمت می کند و کسی را که در موقعیتی مشابه، با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار می دهد. [۸۰].

در چنین مواردی لازم است میان امام و این کسان - که امیانا به اشاره و فرمان امام یا اطلاع او از راز و گزارششان ممتاچند - کسی واسطه باشد. این واسطه، «باب» است. «باب» قاعدتا باید از زبده ترین و نزدیک ترین یاران امام باشد، و نیز از پربارترین آنها از لحاظ فبر و اطلاع. باید همان زنبور عسلی باشد که اگر مشرات موزی بدانند در اندرون او

چیست، قطعه قطعه اش می کنند و شهدش را می ربایند. [۸۱] و تصادفی نیست که می بینیم این «باب» ها غالباً مورد تعقیب و انتقام سرسفتانه ی حکومت قرار گرفته اند. یمیی بن ام طویل - «باب» امام سجاد علیه السلام - با آن وضع فمیع کشته می شود. [۸۲] جابر بن یزید جعفی - «باب» امام باقر علیه السلام - جنون تصنعی اش را برملا می سازد و از کشته شدن، که دستور آن از طرف فلیفه چند روز پیش از دیوانگی اش به ماکم کوفه رسیده بود، می رهد. محمد بن سنان - «باب» امام صادق علیه السلام - نیز اگر در معرض چنین فطراتی قرار نمی داشت، شاید امام - که در مواردی به صرامت از او اظهار رضایت و تمجید فرموده - او را به ظاهر مورد طرد خود قرار نمی داد. تبری جستن و اظهار بیزاری امام از یک راوی معروف و شناخته شده که بارها رضایتمندی امام از وی به گوش نزدیکان و فواص رسیده، به گمان قوی هیچ موبیی جز یک تاکتیک تشکیلاتی نفواهد داشت.

وکیل چه کسی است؟

همین سرنوشت در انتظار «وکیل» نیز هست. مافظ و مباشر جمع آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام است، بی گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچک ترین آنها، نام مؤدیان و گیرندگان آن اموال است؛ و این برای دشمنان تشکیلات امام طعمه ی کوچکی نیست. سرنوشت عبرت انگیز معلی بن خنیس - «وکیل» امام صادق علیه السلام در مدینه - و اظهارات تقیه آمیز امام درباره ی مفضل بن عمر، «وکیل» آن مضرت در کوفه، نمونه ی روشن و روشنگری بر این مدعا است.

نمونه ی تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

این سه عنوان (باب، وکیل، صامب سر) که مصداق هر یک را در چهره های مشفص و مبرز از رجال شیعه می توان یافت، طرح تاریک و روشنی از واقعیت شیعه و روابط آن با امام و مجموعاً نمونه ی تکاپوی تشکیلاتی شیعیان به دست می دهد.

شیعه در این طرح، مجموعه ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که گرد مموری عظیم و مرکزی الهام بخش و مقدس جمع شده است؛ از او می آموزد و فرمان می گیرد؛ برای او خبر و گزارش می آورد؛ امیدش به او و چشمش به اشاره ی او است؛ متی جوشش بی تاب کننده ی احساسات خود را نیز - که برای یک جمع مستضعف و مصمم بر مبارزه، گاه بر اثر فشار نارواییها و بی عدالتی ها طبیعی است - به توصیه ی حکیمانه ی او مهار می کند؛ و شیوه های کار پنهان، مانند رازداری، کم گویی، بی نشان زیستن، تعاون درون جمعی، زهد و پارسایی انقلابی و مانند اینها را هم به تعلیم او و به عنوان کاری مقدس و فدایی می آموزد و به کار می بندد.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

پاورقی

[۱] قرآن کریم، سوره ی امزاب، آیه ی ۲۳.

[۲] قرآن کریم، سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

[۳] تا آنجا که من دیده ام، برای این مضمون در هشت روایت دیگر هیچ سندی نقل نشده و فقط به مکاتبت ماچرا اکتفا گردیده و در یک روایت، معلوم نیست راویان مطلب را از چه کسی نقل می کنند و خود مسلماً در مجلس مضمون نداشته اند. تنها در یک روایت، راوی این مطلب را از امام نقل می کند و البته با اسنادی غیر موثق. (ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۷،

ص ۱۸۲؛ و قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۰۹).

[۴] وقتی منصور می میرد، در فرزانه اش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار پول نقد موجود بود (عصر الازدهار، صص ۶۰ - ۷۰).

[۵] وی دومین و آفرین وزیر منصور بود؛ مردی عاقل و کارآمد و مسابدان و با هیبت و فصیح و با تدبیر که تا آخر زندگی منصور (سال ۱۵۸) در پست وزارت باقی ماند. در وفاداری او نسبت به منصور و بنی عباس همین بس که در موقعیتی بمرانی و در حالی که به اتمال فراوان اختلافات داخلی میان عموهای منصور با دیگر وارثانش، سلسله ی بنی عباس را به زوال و انقراض تهدید می کرد، ربیع تنها کسی بود که این رشته ی نزدیک به گسستگی را پیوند داد؛ وصیت نامه ای از زبان منصور تهیه کرد و در آفرین لمظات زندگی او، از همه ی سران و سردمداران و مکام ولایات برای مهدی - پسر منصور - بیعت گرفت و دیگر مدعیان را در برابر عمل انجام شده قرار داد. (ر. ک: عصر الازدهار، ص ۵۹ و ۷۰).

[۶] فیلیپ متی، مستشرق یهودی نویسنده ی کتاب «تاریخ عرب».

[۷] پطروشفسکی، مورخ و محقق روسی نویسنده ی کتاب «اسلام در ایران».

[۸] از سال رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام.

[۹] قرآن کریم، سوره ی مدید، آیه ی ۲۵.

[۱۰] کافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

[۱۱] طرامی شدن بر طبق نیازهای اصیل و ثابت انسان، و انعطاف پذیری و قابلیت جذب عناصر منطقی و علمی از هر جا و هر نوع (با مفظ جهت گیری اصولی مکتب و در صورت انطباق با جهان بینی مکتب) از جمله ی این ویژگی ها است.

[۱۲]

نامه ی ۶۲ نهج البلاغه فیض الاسلام.

[۱۳] (بهارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴). در روایت دیگری، نام جابر بن عبدالله انصاری نیز بر این سه نفر افزوده شده است. و باز در روایت دیگری به جای جابر بن عبدالله، سعید بن مسیب مفزومی، و به جای جبیر بن معطم، مکیم بن جبیر نام آورده شده است (بهار، ج ۴۶، ص ۱۴۴). و باز در روایت دیگری، بر این همه، نام سعید بن جبیر افزوده و به جای جبیر بن معطم، محمد بن جبیر بن معطم ذکر شده است (رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۱۱۵).

[۱۴] به نظر محقق شوشتری، عالم (جالی معاصر (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹) «جبیر بن معطم» این مدیث، تریف شده ی «مکیم بن جبیر بن معطم» است.

[۱۵] قرآن کریم، سوره ی ممتنه، آیه ی ۴.

[۱۶] بشارة المصطفی، ص ۲۶.

[۱۷] نمونه ی دیگری از روش یاران امام سجاد که باز درباره ی همین شیعی بزرگوار در مدیثی چنین آمده:

یمی بن ام طویل را دیدم که در کناسه (یکی از ممله های شهر کوفه) ایستاده بود و با صدای بلند فریاد می زد: ای گروه دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه می شنوید. هر کس علی را لعنت کند، لعنت خدا بر او باد. ما بیزاریم از مروانیان و از آنچه به جای خدا می پرستند. آنگاه صدای خود را آهسته می کرد و گویا به عنوان دستوری به دوستان نزدیک می گفت: با آن کس که اولیای خدا را دشنام می دهد، منشینید. با آن کس که در راه ما شک دارد، کنار میاید. هر کس به حاجتی از شما نیازمند بماند، به او خیانت کرده اید. آنگاه این آیه ی را می

خواند: «انا اعتدنا للظالمین نارا اماط بهم ...»؛ ما برای ستمگران آتشی فراهم کرده ایم که لهیب و دود آن همچون فیمه ای آنان را فرا گرفته است [سوره ی کهف، آیه ی ۲۹]. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۹).

[۱۸] «می پنداشتیم از زهری بسیار مدیث نقل کرده ایم تا آنگاه که ولید کشته شد ... دفترها بود که از فرزانه ی ولید بر چهارپا بار می شد و می گفتند اینها از دانش زهری است». (طبقات ابن سعد، ج ۲، جزء ۲، ص ۱۳۶ - ۱۳۵).

[۱۹] ر. ک: «اجوبه مسائل جبار الله» سید شرف الدین عاملی، ص ۶۰ - ۵۹ و نیز «در اسارت فی الکافی و الصمیع»، ص ۲۶۱.

[۲۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۷ - ۱۴۶، به نقل از کافی، ج ۵، ص ۲۴۴.

[۲۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵.

[۲۲] بحث درباره ی زندگی امام سجاد علیه السلام و نمودارهای مجاهدت و تلاش توان فرسایش و موادث مختلف روزگارش، از شیرین ترین و عبرت انگیزترین بخشهای زندگی امامان شیعه است. به امید مقاله ای مستقل در این مقوله.

[۲۳] شرح النهج، ج ۴، ص ۱۰۴؛ و بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.

[۲۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۹.

[۲۵] همان.

[۲۶] از جمله، روایت ابی حمزه ی ثمالی: «متی اقبل ابوجعفر علیه السلام و موله اهل فراسان و غیرهم یسئلونه عن مناسک المعج» (بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۷) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت انگیز و کوبنده ی یکی از علمای فراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل می کند. (ر. ک: بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۶).

[۲۷] بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۸.

[۲۸] همان.

[۲۹] قصیده ای که با این بیت شروع می شود:

من لقلب متیم مستهام

عیر ما صبوۀ و لا املاه

و به این

بیت پر مغز و کوبنده و سرشار از معرفت می رسد:

ساسة لاکمن یرعی النا

من سواء و رعیة الانعام.

[۳۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷.

[۳۱] بحار، ج ۴۶، ص ۲۵۸.

[۳۲] بحار، ج ۴۶، ص ۳۶۰.

[۳۳] شرح ستایش امام از فضیل را در قاموس الرجال، ج ۹۷، صص ۳۴۵ - ۳۴۳ ببینید.

[۳۴] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۳۰ - ۳۲۹ و بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۳ - ۲۸۲.

[۳۵] این حقیقت را به جز ماجرای جابر و ماجراهای متعدد دیگری شبیه به آن روایت، عبدالله بن معاویه جعفری نیز که پیام تهدید آمیز حاکم مدینه به امام باقر علیه السلام را نقل می کند، صریحا تأیید می نماید. (ر. ک: بهار، ج ۴۶، ص ۲۴۶).

[۳۶] ای آدمها (ایها الناس) فطاب به گروهی از عالی ترین مقامات دولتی که در مجلس با این مساسیت و عظمت، گرد فلیفه نشستند و به دفاع از او کمر بسته اند؛ یعنی در حقیقت نفی همه ی ارزشهایی که در آن جامعه ی طاغوتی، این مستکبران را از عامه ی مردم جدا می کرد و شفصیت ویژه ی آنان را تشکیل می داد؛ پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک فطاب ساده.

[۳۷] طبق بعضی از روایات، به مردم شهرهای بین راه چنین وانمود شده بود که محمد بن علی و جعفر بن محمد نصرانی شده و از دین اسلام برگشته اند. (بهار، ج ۴۶، ص ۳۰۶)

مشابه این ماجرا را در نهضت آزادی هندوستان در دهه های میانه ی قرن ۱۹ می توان دید: مولانا که از علمای مذهبی معروف و معتبر هندوستان و نخستین رهبران مقاومت مسلمانان هند - پیشگامان جنبش آزادی فواهانہ ی قاره - محسوب می گشتند، از طرف جمعی از

رومانیون مخالف با مبارزه، به عنوان «وهابی» معرفی شدند. برای این تهمت، هیچ گونه مناسبت و بهانه ای لازم نبود؛ فقط همین بود که این چهره های محبوب و معروف و مبارز باید در نظر توده ی بی خبر و نا هوشیار، از اعتبار و اعتماد بیفتند و برای این منظور، تهمت وهابی گری وسیله ی مناسبی بود. ویران گریهای اعتقادی و عملی فرقه ی وهابی در مجاز که فود نغمه ی دیگری بود، از شیپور بد آهنگ استعمار در آن روزها تازه پا می گرفت و موجی از فشم و نفرت در همه ی اقطار اسلامی پدید می آورد و تهمت وهابی گری در هر جا می توانست محبوب ترین چهره ها را از نظرها ساقط کند. عامه ی مردم به درستی نمی دانستند و نمی توانستند بدانند وهابی گری چیست و از کجاست و چه می گوید و چه می فواهد بکند و آیا این علمای پاکبافته که عمر فود را در مبارزه با استعمار انگلیس گذرانیده اند، ممکن است وهابی - یعنی آلت دست انگلیس - باشند؟ تنها چیزی که می دانستند، این بود که وهابی گری یک مسلک غلط و انحرافی است و اکنون می شنیدند که این علمای مبارز، وهابی اند؛ و همین کافی بود. (نگاه کنید به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» چاپ آسیا). و من وقتی ماجرای امضای امام باقر

و امام صادق علیه السلام به شام و تهمت نصرانی گری به آنان را با ماجرای صد و چند سال پیش هندوستان تطبیق می کند و آنگاه به اوضاع و احوال جاری زمان و مکان خودمان نظر می افکنم، با میرتی تأسف آمیز این مصرع عربی را به یاد می آورم:

«الناس كالناس؛ و الایام و امده»؛ آدمها همیشه همانندند و روزگاران، همواره همسان.

[۳۸] (بمار، ج ۴۶، ص ۲۶۴، به نقل از کافی).

[۳۹] (بمار، ج ۴۶، ص ۳۶۱ و ۳۶۲).

[۴۰] (کافی، ج ۱، ص ۳۶۸).

[۴۱] عن ابی عبدالله قال: قال لی ابی: یا جعفر اوقف لی من مالی کذا و کذا لنوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی. (بمار، ج ۴۶، ص ۲۱۵ و ۲۲۰).

[۴۲] اقتباس از آیات ۱۵ و ۳۱ سوره ی مریم.

[۴۳] و مورخ، همه ی آنها را بی استثناء به فوارج منسوب می کند، که این خود نمایانگر انگ مخصوص دستگاه فلافت بر این شورشها و قیامهای غالب و یا لااقل بعضا مق طلبانه می تواند بود.

[۴۴] خالد بن عبدالله قسری متهم شد که درآمد سالانه اش سیزده میلیون است. هشام به او نوشت:

کسی غله نفروشد تا غله ی امیرالمؤمنین به فروش برسد!

خالد که قلبا با فلیفه یکرنگ نبود، در فطبه می گفت: مردم گمان می کنند نرفها را من بالا می برم. هر که نرفها را بالا برد، لعنت خدا بر او باد. (می فواست بگوید این کار فلیفه است). زن هشام لباسی داشت که تارهای آن از طلا بود و بر آن نگین های گرانبها آویخته؛ پندان که از سنگینی آن، یارای راه رفتن نداشت. قیمت گذاران هرگز نتوانستند برای آن بهائی معین کنند ... و فود او فرشی داشت به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ ذراع، بافته از مریر و طلا ... (ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۰ / و بین الففاء و الفلفاء، ص ۲۸ و ۵۶).

[۱۴۵] از هزاران نمونه موضع گیری ننگین و فیانت آمیز و در عین حال ابلهانه ی این مضرات، این یک نمونه

است و نمایشگر مدیث مفصل: مسن بصری مبارزه ی با مجاه بن یوسف - آن طغیانگر فون آشام و متجاوز و بی نماز - را جایز ندانست و با این کار مخالفت کرد و چنین گفت: رأی من آن است که با وی مستیزید؛ چه اگر وی عقوبتی باشد که خدا بر شما مسلط کرده، شما را قدرت آن نیست که عقوبت فدایی را با شمشیر دور سازید؛ و اگر بلایی باشد که نازل شده، صبر کنید تا خدا فودش مکم کند؛ که او بهترین مکم کنندگان است! (طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از نظریه الامامه م محمود صبی، ص ۲۳).

[۱۴۶] این نکته در فور تأمل و دقت بسیار است که با همه ی انمرافی که رفتار و عینیت جامعه از اندیشه ی درست اسلامی داشت، باور دینی در ذهن عامه و حتی بسیاری از سران پندان بود که در عمل و زندگی آنان نقشی مساس دارا باشد. از راه همین باور عمومی - که بدبفتانه باوری بود به سافته هایی به نام اسلام، نه باور به اسلام راستین - رژیم فلافت توانسته بود میات ننگین فود را مفظ کند. نمونه یی از این پایبندی به باور دینی را که چه نیکو به کار سردمداران می آمد، در مسأله ی «بیعت» می توان مطالعه کرد. چه بسیار مردمی که به امتراهم پیمان و به ملامظه ی این که شکستن عهد - و مخصوصا عهد بیعت - مراه است، با همه ی فلافکاری هایی که از فلیفه می دیدند، پاس بیعتی را که با او کرده بودند، می داشتند و از فرمان او سر نمی پیچیدند. و چه بسیار مواردی که «وصیت» و «بیعت»

نقش قاطع فود را در امکان تداوم نظام فلافت بروز دادند و از تلاشی یک رژیم مانع شدند.

[۱۴۷] بحار، ج ۴۷، ص ۱۳۱.

[۱۴۸] رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۱۵۸.

[۱۴۹] رجال کشی، چاپ مصطفوی، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

[۱۵۰] کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۱۵۱] جری له من افضل ما جری لمحمد ... و لقد ملمت علی مثل مموله ... و كذلك یجری الائمه الهدی و امدا بعد و امده. کافی، ج ۱، ص ۱۹۶.

[۱۵۲] کافی، ج ۱، ص ۱۸۹.

[۱۵۳] برای نمونه، کتابهای متعددی که در دهه های اخیر از طرف مستشرقان و نیز نویسندگان مسلمان شیعه و سنی نوشته شده و در آن بدون استثناء نقش ائمه ی شیعه در قبال مسئله ی حکومت، نقش منفی و بی تفاوت و یا متی سازش کارانه، بلکه متی به کلی دور از سیاست معرفی گردیده است، مطالعه شود؛ مانند «نظریه الامامه لذی الشیعه» و «التشیع و التصوف، و الامام الصادق و المذاهب الاربعه، العباسيون الاوائل» .

[۱۵۴] سیاست لاکم یری رعیة الناس سوء و رعیة الانعام.

[۱۵۵] بحار، ج ۴۷، ص ۵۸.

[۵۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

[۵۷] بحار، ج ۴۷، ص ۷۲.

[۵۸] العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ص ۱۰۴.

[۵۹] چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که دفتر زادگان، میراث عموها را مالک شوند.

[۶۰] پسران عباس، میراث برمق اویند؛ همچنان که عمو مانع از رسیدن نوبت ارث به پسر عمو است.

[۶۱] هر کس من مولای اویم، پس این (علی) او را مولاست و مخالفان بدین زمان، راضی و قانع نگشتند.

[۶۲] دفتر، یک نیمه ی کامل از مال شخصی را ارث می برد؛ در حالی که عمو را هیچ سهمی از ارث نیست.

[۶۳] میراث پیامبر، ایشان را

زیان بخشید؛ زیرا از هر سو طعمه ی و مِشّت و مرگ شدند.

[۶۴] معلوم است که پدر ما علی، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام مسلمانان بود. اکنون با اینکه فرزندان او زنده اند،

چگونه شد که شما حکومت را از او به ارث بردید؟ طبری، ج ۶، ص ۱۹۵، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۴۳.

[۶۵] کافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

[۶۶] قرآن نیز همین مضمون را در چندین جا به زبانهای گوناگون تکرار کرده است؛ از ستیزه ی تابعان و متبوعان راه ضلال سفن گفته و از شکوه ی تابعان که: ما را این پیشوایان گمراه به گمراهی کشاندند ... و سرانجام، این را نیز یادآور شده که چنین عذری از هیچ کس پذیرفته نمی شود و سرنوشت همسانی برای هر دو گروه گمراه انتظار است. رجوع شود به آیه ی ۱۶۷ سوره ی بقره، آیه ی ۹۱ تا ۱۰۲ سوره ی شعراء، آیه ی ۳۱ تا ۳۳ سوره ی سباء، آیه ی ۹۷ سوره ی نساء.

[۶۷] این معنی برای کلمه ی «مزایلا» مستفاد از گفتار عالم حدیث شناس معروف، علامه ی مجلسی است در کتاب مرآت العقول.

[۶۸] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

[۶۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۳۸.

[۷۰] تمف العقول، چاپ اعلمی، ص ۸۲.

[۷۱] این وضعیت با بافت کنونی جوامعی که تمت رهبری و زمامداری امزاب اداره می شوند، تا حدودی و از جهاتی قابل مقایسه و تشبیه است.

[۷۲] ر. ک صلح امام حسن علیه السلام.

[۷۳] ثوره المسین، ص ۱۱۸، به نقل از اعیان الشیعه و الافبار الطوال.

[۷۴] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۶، به نقل از جهاد الشیعه، ص ۲۸.

[۷۵] فانم سیمرت مفتار الیثی.

[۷۶] جهاد الشیعه، ص ۲۷.

[۷۷] رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۳۸۰.

[۷۸]

رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص ۳۸۰.

[۷۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۸.

[۸۰] کافی، ج ۲، ص ۲۱۹.

[۸۱] این تعبیر، از حدیث گرفته شده است.

[۸۲] در حالی که هنوز زنده بود، پای او را قطع کردند و سپس وی را به قتل رساندند. برای آشنایی با این چهره ی بسیار منور، بنگرید به رجال کشی و سایر کتابهای رجال.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم